

فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام

سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱

اسلام سیاسی و «القاعده»*

دکتر عبدالوهاب فراتی

استادیار پژوهش‌گاه اندیشه و فرهنگ اسلامی

مهدی بخشی شیخ احمد

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل

چکیده

بحث در مورد عوامل به وجود آمدن سازمان القاعده، هدف اصلی پژوهش حاضر است. بر همین اساس، در این مقاله، فرضیه بر این اصل بنا شده است که از-سویی، ترکیب مذهب وهابیت با اندیشه‌ی سید قطب و تفسیری افراطی از مفهوم جهاد در اسلام (به عنوان عوامل ذهنی) و از سوی دیگر، وقوع انقلاب اسلامی ایران و اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹ نیز (به عنوان عوامل عینی) در شکل‌گیری این سازمان نقش کلیدی داشته است. به عبارت دیگر، ترکیب اندیشه‌های سید قطب، مذهب وهابیت و تفسیری افراطی از واژه‌ی جهاد، در واکنش به انقلاب اسلامی ایران و همچنین اشغال افغانستان توسط شوروی، مذهب جدیدی به وجود آورده است که از آن به «نووهابیسیم» تعبیر می‌شود و نمونه‌ی بارز آن سازمان القاعده است.

واژه‌های کلیدی:

وهابیت، سید قطب، جهاد، ایران، افغانستان، نووهابیسیم، القاعده

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۸/۱۵ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۰۲/۲۰

نشانه‌ی پست الکترونیکی نویسنده: forati129@yahoo.com

۱. مقدمه

امروزه اسلام سیاسی - که معمولاً از آن به بنیادگرایی اسلامی نیز یاد می‌کنند - گفتمانی است که اسلام را در کانون رفتار سیاسی خود قرار داده است و در غیرت‌سازی با گفتمان غرب شناخته می‌شود. اما آنچه امروزه به اسلام سیاسی اهمیت زیادی می‌دهد، این است که گروهی از مروجان آن به خشونت علیه مخالفان از جمله جهان غرب روی آورده‌اند. این خشونت - که از آن به چهارمین موج ترور یا موج مذهبی تروریسم نیز یاد می‌کنند - بدون تردید، محصول عملکرد گروهی به نام القاعده است که در تحولات اخیر جهان اسلام نقش وافر و در تغلیظ رادیکالیسم اسلامی داشته است.

القاعده در سال ۱۹۸۸، توسط مجاهدین افغانی وابسته به سازمان «مکتب الخدمه للمجاهدین العرب» (M.A.K) که وظیفه‌ی خدمات‌رسانی به مجاهدین افغانی را بر عهده داشت، به وجود آمد. این سازمان - که یک شبکه‌ی بین‌المللی تروریستی به وجود آورده - توسط اسامه بن لادن اداره می‌شود. القاعده در بیش از پنجاه و پنج کشور جهان از مجاهدین موسوم به عرب‌افغان‌ها حمایت می‌کند. آنها جهاد خود را در سرتاسر جهان گسترانیده‌اند. بعضی از عملیات تروریستی دهه‌ی گذشته، به این سازمان نسبت داده شده است؛ از جمله‌ی آنها می‌توان به بمب‌گذاری سال ۱۹۹۳ در مرکز تجارت جهانی (world trade center) در شهر نیویورک، بمب‌گذاری سال ۱۹۹۶ در پایگاه «خبیر» عربستان سعودی، بمب‌گذاری در سفارت‌خانه‌های ایالات متحده در شرق آفریقا در سال ۱۹۹۸ و حمله به برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون آمریکا در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، اشاره کرد. (Alexander and Swetnam, (2001), 1

بعد از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی که به القاعده نسبت داده شد، بحث‌های زیادی در مورد علل ایجاد این سازمان شکل گرفته است که هر کدام از منظری به این موضوع پرداخته‌اند. در بسیاری از این پژوهش‌ها، یا دلایل واضح و روشنی ارائه نشده است و یا به عمد، سعی کردند که دلایل دیگری ذکر شود. ضرورت ارائه‌ی این تحقیق از آنجا ناشی می‌شود که بعضی از نظریه‌های ارائه شده، شکل‌گیری القاعده را نتیجه‌ی دین اسلام دانسته‌اند. علاوه بر این، اکثر این پژوهش‌ها، دچار اشتباه تک‌بینی شده‌اند و تنها به دلایل خاص و معدودی توجه کرده‌اند، در حالی که دلایل زیادی که بعضی از آنها نقش محوری و کلیدی داشته، نادیده انگاشته شده است. از این رو توجه هم‌زمان به همه‌ی این عوامل و دلایل، در یک پژوهش چند وجهی ضرورت پیدا می‌کند.

از این رو، مهم‌ترین پرسش این نوشتار آن است که چه عواملی باعث به وجود آمدن سازمان القاعده شده است؟

معمولاً در پاسخ به این پرسش، دو رویکرد کلی بیان می‌شود؛ نخست، رویکردی که اساساً بنیادگرایی اسلامی از جمله القاعده را پدیده‌ای مدرن دانسته و ریشه‌ی آن را در تحولات چند دهه‌ی اخیر جست‌وجو می‌کند؛ به عنوان نمونه، «جان گری» اسلام رادیکال را در کنار دو جنبش دیگر یعنی کمونیسم و ناسیونال-سوسیالیسم، پدیده‌ای نوظهور می‌داند، که مدرنیته در خلق آنها نقش مهمی داشته است. از نظر او القاعده، سازمانی مربوط به گذشته نیست، بلکه فرزند ناخلف جهانی شدن است. غرب آنچنان بر جهان اسلام تسلط یافته که همه چیز آنان را تحت الشعاع خویش قرار داده است و این مسأله می‌تواند اسلام را، رادیکال کند و بدین گونه با غرب به رویارویی بکشد. به همین دلیل، القاعده بدون این که شباهتی با کارتل‌های قاچاق دارو یا اسلحه داشته باشد، بیشتر شبیه احزاب انقلابی قرن بیستم است که درک درستی از شکننده بودن اقتصاد غرب دارد و می‌کوشد از تبلیغات رسانه‌ای علیه غرب بهره برد.

نتیجه‌ی نظری این رویکرد آن است که اسلام رادیکال به بادکنکی می‌ماند که توسط شخص دیگری باد شده و خصلت اصلی ندارد. این بدین معنا است که اگر غرب از جهان اسلام و به‌ویژه خاورمیانه عقب‌نشینی کند، بنیادگرایی اسلامی نیز به حاشیه می‌رود.

در رویکرد دوم، بنیادگرایی، بیش از آن که ماهیتی مدرن داشته باشد ریشه در آموزه‌های دینی دارد و مدرنیته تنها برای آن شرایط و ظرف ظهور است. بنیادگرایی اسلامی در قبال تجددگرایی اسلامی - که موضعی انفعالی در قبال مدرنیته دارد - ضمن تأکید بر برتری ارزش‌های اسلامی بر غرب از یک سو و نیز تأکید بر این نکته که هر آنچه انسان نیاز دارد در قرآن و سنت آمده است؛ از سوی دیگر، موضعی تهاجمی علیه غرب می‌گیرد و با روی آوردن به آموزه‌ی جهاد، رسماً به جنگ با غرب کشیده می‌شود.

با این همه باید تأکید کرد که بنیادگرایی اسلامی تنها روایت از اسلام به شمار نمی‌آید و در بسیاری از کشورهای اسلامی جایگاهی ندارد. امروزه در جهان اسلام قرائت‌ها و روایت‌های دیگری از اسلام نیز وجود دارد که نه تنها به گونه‌ای دیگر می‌اندیشند، بلکه اساساً ترویج بنیادگرایی اسلامی را مانع عصری شدن دین در روزگار جدید می‌دانند.

این مقاله ضمن تأیید پاره‌ای از ملاحظات دو رویکرد مذکور، می‌کوشد با ترکیبی از عوامل ذهنی و عینی، ظهور القاعده را مورد بررسی قرار دهد. از منظر این پژوهش، ترکیب مذهب وهابیت با اندیشه‌ی سید قطب و تفسیری افراطی از مفهوم جهاد در اسلام

باعث به وجود آمدن سازمان القاعده شده است (عوامل ذهنی). از سوی دیگر، وقوع انقلاب اسلامی ایران و اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹ نیز در شکل‌گیری این سازمان نقش کلیدی داشته است (عوامل عینی). به عبارت دیگر، ترکیب اندیشه‌های سید قطب، مذهب وهابیت و تفسیری افراطی از واژه‌ی جهاد در واکنش به انقلاب اسلامی ایران و اشغال افغانستان توسط شوروی، مذهب جدیدی به وجود آورده است که از آن به «نووهابیسیم» تعبیر می‌شود و نمونه‌ی بارز آن سازمان القاعده است.

به طور کلی سه دسته از اندیشه‌ها در به‌وجود آمدن القاعده دخیل‌اند. دسته‌ی اول شاخه‌ای از مذهب وهابیت است که از طریق شخص بن لادن به سازمان القاعده رسیده است و آن‌را «سلفی- وهابی‌های انقلابی» (Revolutionary salafist wahhabist) می‌نامند. شاخه‌ای دیگر از این مذهب در عربستان سعودی به دین رسمی تبدیل شده است. دسته دوم، اندیشه‌های مودودی است که از یک طرف بر روی سید قطب تاثیر گذاشته است و از طرف دیگر مستقیماً و از طریق مدارس اسلامی پاکستان بر روی مجاهدین افغانی و بالطبع اعضای القاعده تاثیر گذاشته است. دسته سوم، اندیشه‌های سید قطب است که از طریق ایمن الظواهری به القاعده رسیده است. (Hanzel, ۲۰۰۱)

پس از سرکوب شدن بنیادگرایان مصری توسط رژیم جمال عبدالناصر، کشورهای اسلامی-عربی، درهای خود را بر روی تحصیل کرده‌های «الازهر» گشودند. در نتیجه، بنیادگرایی دو طرف دریای سرخ، یعنی پیروان سید قطب و وهابیون، با هم تلاقی پیدا کردند. بعد از اشغال افغانستان توسط شوروی، وهابیون به پاکستان مهاجرت کردند و در نتیجه‌ی آن با افکار مودودی نیز آشنا شدند. در واقع دو نفر از کسانی که بیشترین تاثیر را در به‌وجود آمدن سازمان القاعده داشته‌اند، مودودی و سید قطب بودند؛ تنها تفاوتی که این دو را از هم متمایز می‌کند، نحوه‌ی اعلام جهاد و فراخوانی برای جنگ است. در حالی که مودودی تنها در نوشته‌هایش به آن اشاره می‌کند، ولی سید قطب به شدت بر جهاد و استفاده از زور برای رسیدن به هدف تاکید می‌کند. (Meddeb, 2003), (101-105)

جهاد به عنوان مشروعیت دهنده به خشونت استفاده می‌شود. بنیادگرایان اسلامی از این واژه به عنوان وسیله‌ای موثر علیه دشمنان خود و برای مبارزه با آنها استفاده می‌کنند. بعضی‌ها نیز از آن به عنوان رکن ششم دین یاد می‌کنند. در حالی که در گذشته، جهاد اکبر، مبارزه با نفس بود، اما امروزه آن‌را مبارزه‌ای بیرونی علیه دشمنان جامعه و به عنوان نوعی استراتژی برای گسترش اسلام و استقرار نظام واقعی اسلامی بر اساس شریعت، قلمداد می‌کنند. (Zeidan, 2001), (28-29)

کسی که اولین بار واژه‌ی جهاد را جزو ارکان اصلی دین قرار داد، «ابن تیمیه» (Ibn Taymiyyah) بود. به نظر وی جهاد بر حج، نماز و روزه برتری دارد و کسانی که در جهاد شرکت نکنند، کافر به حساب می‌آیند. در عصر حاضر نیز کسانی که به طور مبسوطی به این واژه پرداخته‌اند و آن را وارد ادبیات سیاسی کردند، ابوالاعلی مودودی و سید قطب هستند.

مودودی جهاد را نبردی انقلابی برای اجرای دستورات خداوند بر روی زمین تشریح می‌کند. وی معتقد است که همه‌ی مسلمانان وظیفه دارند برای ریشه‌کنی ظلم و ستم از روی زمین جهاد کنند. (Zeidan, (2001), 42)

با این حال، کسی که جهاد را وارد ادبیات گروه‌های نظامی اسلام‌گرا کرد، سید قطب بود. از نظر وی مسلمانان واقعی آنهایی هستند که در راه اعتلا و برتری کلمه‌ی حق (نام خدا) به جهاد مشغول‌اند. (قطب، ۱۳۷۲: ۳۹) قطب جهاد تدافعی را قبول نداشته و معتقد است کسانی که جهاد در اسلام را تنها دفاعی می‌دانند، شرق‌شناسانی (Orientlists) هستند که می‌خواهند ماهیت اسلام را تغییر دهند. (Qutb, Ch. 4) تنها کسی که بیشترین نقش را در رادیکالیزه کردن جهاد داشته است، بن لادن است. او برخلاف پیشینیان خود کشتن غیرنظامیان، شهروندان عادی و حتی مسلمانان را جایز شمرده و به آن عمل کرد. بن لادن نیز هم‌نوا با ابن تیمیه، اولین وظیفه‌ی مسلمانان را بعد از ایمان، جهاد می‌داند. وی جهاد را تهاجمی و برای تثبیت حاکمیت خداوند بر روی زمین می‌داند و معتقد است که جهاد جنگ مقدسی است که مشروعیت نیز دارد. (Bin Laden, 1996)

۲. القاعده و وهابیت؛ وهابیت گرائی

وهابیت، جنبش اصلاح‌طلبی است که توسط محمد بن عبدالوهاب (۱) (۱۱۱۵-۱۲۰۱ هـ.ق) در قرن هجدهم میلادی به وجود آمد، وی اعتقاد داشت که بعد از قرن سوم هجری، اسلام تحریف شده و باید از خرافات زدوده شود. (The Columbia Encyclopedia, 6th Edition, (2001) این نسبت از نام پدر او عبدالوهاب گرفته شده است. اما وهابیان این نسبت را قبول ندارند و می‌گویند که نام «وهابی» را، دشمنان به آنها اطلاق کرده‌اند و درست این است که ایشان را محمدیه (در نسبت به شیخ محمد) بنامند. (فقیهی، (۱۳۶۶)، ۱۱۷)

در بررسی ریشه‌های افکار وهابیت، تمامی محققانی که در این زمینه مطالعه کرده‌اند، متفق القول هستند که محمد بن عبدالوهاب، مبتکر و به وجود آورنده‌ی عقاید وهابیان نیست، بلکه قرن‌ها قبل از وی، این عقاید یا قسمتی از آنها توسط اشخاص مختلف و به صورتهای گوناگون بیان شده است.

بدون شك در بررسی ریشه‌های اندیشه‌ی وهابیت، هیچ کس را نمی‌توان یافت که به اندازه‌ی ابن تیمیه اهمیت داشته باشد. در واقع، محمد بن عبدالوهاب -جز برخی تندروی‌ها- چیزی بر عقاید ابن تیمیه نیفزوده است. شخصی که بن لادن و گروه‌های نظامی مدرن اسلامی از او تاثیر پذیرفته‌اند، تقی الدین احمد بن تیمیه، فقیه محافظه‌کار قرن هفتم و هشتم هجری قمری است. (۳) (Algar, (2002), 8-9) وی در روزگاری می‌زیست که مغول‌ها قسمت اعظم سرزمین‌های اسلامی را به تصرف خود درآورده بودند و برخی از علما نیز جهاد علیه آنها را جایز نمی‌دانستند؛ چرا که به زعم آنها پادشاه مغول به اسلام گرویده بود. اما ابن تیمیه برخلاف چنین نظری، آنها را کافر می‌دانست. وی معتقد بود که برخی از قوانین مغول وارد شریعت اسلام شده است، پس جهاد علیه مغول‌ها نیز مشروعیت دارد. (Henzel, (2001)

در واقع، محمد بن عبدالوهاب در قلمرو نظری چیزی به عقاید ابن تیمیه نیفزوده، بلکه فقط آن را به شکلی افراط‌گرایانه عملی کرده است. (فقیهی، ۱۳۶۶: ۱۳۵-۱۸۳؛ الأمین، (۱۳۷۶)، ۱۴۳-۲۳۶):

۱. وهابیان تنها به دعوت اکتفا نکرده و با مخالفان خود با شمشیر برخورد کردند و آن را امر به معروف و نهی از منکر قلمداد کرده و مبارزه با بدعت نامیدند؛
 ۲. تمام ضریح‌ها، زیارتگاه‌ها و مساجد ضریح‌دار و قبور مشخص علامت‌دار را ویران کردند؛

۳. مصادیق بدعت را گسترش دادند؛ به این معنی که استفاده از هر چیزی را که در زمان پیامبر نبود، مثل قهوه و سیگار، بدعت نامیدند؛

۴. دامنه‌ی تکفیر مسلمانان را گسترش دادند؛ به نظر آنها مشرکان زمان حاضر (مسلمانان) از مشرکان عصر جاهلیت بدترند، چرا که آنان فقط در وقت آسایش شرک می‌ورزند، ولی در سختی‌ها به خداوند روی می‌آورند، اما مشرکان امروزی هم در آسایش و هم در تنگناها شرک می‌ورزند.

در واقع وهابی‌های عربستان اولین گروهی بودند که همانند خوارج، مفهوم «تکفیر» را هم برای مسلمانان و هم برای غیرمسلمانان به کار بردند.

۲-۱. دلایل گسترش وهابیت

در میانه‌ی دهه ۱۹۵۰، رژیم جمال عبدالناصر بسیاری از اعضای اخوان المسلمین را از کشور اخراج کرد. رژیم عربستان سعودی نیز که در آن زمان با استفاده از درآمدهای هنگفت نفتی به ثبات نسبی رسیده بود، پذیرای این تبعیدیان شد. این اشخاص در دانشگاه جدیدالتاسیس مدینه نقش بسیار مهمی ایفا کردند و دانشجویانی را از سراسر دنیای اسلام زیر چتر آموزش خود قرار دادند. در نتیجه‌ی گسترش اسلام‌گرایی در دهه‌ی ۱۹۷۰، اتحادی بین علمای وهابی و روشنفکران اسلام‌گرا به وجود آمد که «ژیل

کوپل» آن را «Petro-Islam» می‌نامد. پیامد چنین اتحادی، تفسیرهایی خشک از شریعت در ابعاد سیاسی، اخلاقی و فرهنگی بود. نوشته‌های سید قطب نیز توسط برادرش، محمد قطب، در عربستان، ویراستاری و چاپ شد. علاوه بر این در طول جنگ سرد نیز، شاخه‌ی وهابی - اسلام‌گرایی، تحت حمایت رژیم سعودی - که دشمن اصلی آن ناصر و متحدان سوسیالیست او بود - رونق گرفت. (8, (Kepel, (2002)

با این حال، بعد از قبول عقاید وهابیت از جانب آل سعود و استقرار آن در شبه جزیره عربستان، توجه چندانی به آراء این مذهب نشد، تا این که در چند دهه‌ی اخیر به یکباره در نقاط مختلف جهان اسلام منتشر شد؛ این امر نتیجه‌ی اتفاقاتی بود که از دهه ۱۹۷۰ به بعد روی داد. اولین دلیل گسترش مذهب وهابیت، به مرگ جمال عبدالناصر، رئیس جمهور مصر، و از بین رفتن کاریزمای او و در عین حال افول اندیشه‌هایی مانند پان عربیسم و ناسیونالیسم عربی مربوط می‌شود. دلیل بعدی آن، موفقیت استفاده از تحریم نفتی علیه غرب است که توسط توسط «فیصل سعودی» در سال ۱۹۷۳ انجام شد. افزایش خارق‌العاده‌ی درآمدهای نفتی نیز یکی دیگر از این عوامل بود، چرا که عربستان سعودی بیش از یک چهارم نفت جهان را تامین می‌کرد. (Oliveti, (2002), (18

مجمع جهانی مسلمانان (Muslim World League) نیز در گسترش وهابیت نقش فعالی ایفا کرد. در سال ۱۹۶۲، دولت عربستان سعودی این سازمان را که اولین و تاثیرگذارترین موسسه‌ی زنجیره‌ای غیر دولتی بود، برای گسترش اسلام وهابیزه شده در سراسر دنیا و برای مقابله با رژیم ناصر به وجود آورد. نحوه‌ی عملکرد این سازمان به سه شکل بود: اول این که مبلغین مذهبی را به سراسر دنیای اسلام می‌فرستاد؛ دوم این که عقاید ایدئولوژیست‌های اصلی رژیم سعودی، یعنی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب را نشر می‌داد؛ و بالاتر از اینها این بود که در تاسیس مساجد و مؤسسات اسلامی کمک مالی می‌کرد. (116, (Roy, (1994), 52; Kepel, (2002)

اما مهمترین و آخرین عاملی که باعث شد تا وهابیت گسترش زیادی داشته باشد، در سال ۱۹۷۹ اتفاق افتاد؛ سالی که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران آغاز شد و با اشغال افغانستان توسط شوروی پایان یافت، و فراخوانی شد برای عربستان سعودی و ایالات متحده تا به جهاد افغانی کمک کنند. کمک‌های این دو کشور از دالان پاکستان تحت حکومت ژنرال ضیاءالحق - که ستایشگر مودودی بود - صورت می‌گرفت. (Kepel, (2002), 62 در واقع، آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان یک اتحاد غیر رسمی برای سرکوب هر دو تهدید به وجود آوردند. هدف این اتحاد رواج اندیشه‌ی وهابی و ایجاد یک اتحاد بین‌المللی برای مبارزه با شوروی و ایران شیعه بود. (Oliveti, (2002), 135; Roy, (1994), 19; (2002)

اهداف عربستان سعودی و ایالات متحده برای حمایت از مجاهدین افغانی متفاوت بود. دولت عربستان سعودی گمان می‌کرد که فرستادن اشخاصی مثل اسامه بن لادن و عبدالله اعظم به افغانستان و کمک به جهاد افغانی، فرصتی بود تا از یک طرف ناراضیان خطرناک خود را از نبرد علیه قدرتهای متعدد جهان اسلام و متحد آمریکائیشان منحرف کند و از سوی دیگر از نفوذ ایران بر آنها بکاهد. دولت ایالات متحده نیز در حمایت از جهاد افغانی، اهداف دیگری را پی‌گیری می‌کرد؛ از یک سو نبرد مجاهدین علیه شوروی، سربازان آمریکائی را از جنگ دور می‌کرد و از سوی دیگر شیخ نشین‌های خلیج فارس را مجبور به پرداخت هزینه‌های آنها می‌نمود؛ در نتیجه مالیات دهنده‌های آمریکائی از پرداخت این هزینه‌ها معاف می‌شدند. (Kepel, (2002), 135; Schwartz, (2002), 182-183)

۱-۲-۱. وقوع انقلاب اسلامی ایران

بعد از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، دو استراتژی متفاوت برای تسلط بر دنیای اسلام با یکدیگر درگیر شدند؛ استراتژی ایران به دنبال جایگزینی برتری سعودی با خمینی‌گرایی در میان امت مسلمان بود، این در حالی بود که بیش از ۸۰ درصد مسلمانان جهان سنی بودند. در نتیجه، این استراتژی، روشنفکران جوان اسلام‌گرا را برای هدف خود برگزید. استراتژی بعدی متعلق به عربستان سعودی بود که برای مقابله با تهدید خمینی‌گرایی و تبلیغ اسلام مورد نظر خود، به سیستم سیاسی خود تحرک-بخشید. در نتیجه این کشور ابتدا بر روی ماهیت شیعی انقلاب ایران تاکید کرد، چرا که معتقد بود برای دنیای سنی، کوه اندیشه‌هاست که سیادت شیعی مذهب را بر خود بپذیرد؛ و در مرحله بعدی، انقلاب ایران را وسیله‌ای برای ناسیونالیسم فارس قلمداد کرد. (Kepel, (2002), 120)

درگیری ایدئولوژیکی ایران و عربستان بعد از انقلاب اسلامی، این دو کشور را رودرروی یکدیگر قرار داد و هر دو کشور از گروه‌های اسلامی در جهت سیاست‌گذاری‌های خارجی خود استفاده کردند؛ ایران اسلام‌گرایی انقلابی و عربستان نوین‌ادگرایی را به وجود آوردند. این تلاش‌ها خلیج فارس را به دو اردوگاه شیعه و سنی تبدیل کرد و در نتیجه، اسلام‌گرایی به نوین‌ادگرایی محافظه کار تبدیل شد. در این میان، عربستان سعودی با استفاده از دلارهای نفتی، سعی کرد خود را رهبر همه‌ی جنبش‌های سنی، حتی جنبش‌های رادیکالی، مثل حزب اسلامی افغانستان- که مخالف ایران بود- معرفی کند. (Roy, (1994), 107-108; Nacos, (2003)

حوادث تهران تهدید بزرگی برای دولت عربستان سعودی به حساب می‌آمد. در دنیای اسلام یک دولت شیعی رادیکال بر سر کار آمده بود. حاکمان جدید ایران، مذهب را بعنوان ایدئولوژی انقلابی معرفی می‌کردند و مسلمانان جهان در هر نقطه‌ای،

چه شیعی و چه سنی، حوادث تهران را جشن می‌گرفتند. افزایش تاثیر شیعیان، جاذبه‌های سعودیان را پائین می‌آورد و در نتیجه از علایق سنی‌ها به آنها نیز کاسته می‌شد. این امر به زیان آل سعود بود، چرا که آنها خود را محافظان خانه‌ی خدا و پناهگاه امت مسلمان تصور می‌کردند. به همین دلیل نیز در سال ۱۹۸۶ «ملک فهد» برای برجسته‌تر کردن مشروعیت مذهبی، خود را نگهبان «حرمین شریفین» نامید. چنین تهدیداتی باعث شد تا سیاست رژیم سعودی در گسترش اسلام وهابی‌شده در سراسر دنیا، شدت بیشتری بخود بگیرد. در همین راستا و به واسطه‌ی افزایش درآمدهای نفتی، آل سعود از مجاهدین افغانی حمایت کردند تا در سایه‌ی آن، هم مخالفان داخلی خود را به افغانستان سوق دهند و هم با گسترش انقلاب شیعی در جهان اسلام مبارزه کنند. (Kepel, (2002), 120; Roy, (1994), 116-117; Burke, (2003), 57)

به عبارت دیگر، عربستان به موازات تاثیر انقلاب اسلامی ایران سازمان‌هایی از قبیل «رابطة العالم الاسلامی» ایجاد کرد تا بدیلی برای نوآوری‌های ایران باشد. «این کشور کوشید تا به عنوان یک رقیب ایدئولوژیک، وهابیت را روزآمد کند و به صدور اسلام بنیادگرا بپردازد. بدین ترتیب کوشید تا هم از خود محافظت کند و هم به جای دفاع، به تهاجم فرهنگی دست زند و رهبری خود را بر جهان اسلام تضمین کند.» (برزگر، (۱۳۸۲)، ۵۸)

۲-۱-۲. اشغال افغانستان توسط شوروی

اسامه بن لادن در طول دهه ۱۹۸۰، سربازان اسلام‌گرای سنی را برای مقاومت ضد شوروی، حمایت مالی کرده و در انتقال آنها به افغانستان و آموزششان نقش کلیدی داشت. بعد از پایان جنگ، او مجاهدین عرب-افغان را به دور خود جمع کرد تا جهاد جدیدی را آغاز کند. (Haynes, (2004))

تجربه‌ی جنگ افغانستان، مجاهدین عرب-افغان را رادیکالیزه کرد. این گروه از میان افراطیون مسلمان و در سال ۱۹۸۲ توسط رهبران سه سازمان جاسوسی «سیا»، «اینتلیجنس سرویس» و «آی.اس.ای» (سازمان اطلاعات پاکستان) به‌وجود آمد. این افراد، بعدها هسته‌ی اصلی سازمان القاعده را تشکیل دادند. وظیفه‌ی اصلی گردآوری این افراد بر عهده‌ی جمعیت علمای اسلام پاکستان نهاد شد. اخوان المسلمین در خاورمیانه، مجمع جهانی اسلام-مستقر در عربستان- و برخی از گروه‌های جهادی فلسطین، اولین مسافران به پاکستان برای پیوستن به مبارزه‌ی افغان‌ها بودند. سرمایه‌ی لازم برای اجرای این طرح بر عهده‌ی آژانس اطلاعاتی عربستان و بخشی نیز بر عهده‌ی امارات متحده‌ی عربی گذاشته شد. تدارکات و آموزشهای نظامی نیز بر عهده آی.اس.ای بود. علاوه بر این، توسط جمعیت‌های اسلامی پاکستان، از جمله جمعیت علمای اسلام، مدارس برای آموزش عقیدتی بسیاری از این مهاجرین و نیز مسلمانان

دیگر در ایالت‌های شمالی پاکستان از جمله ایالت «سرحد» دایر گردید. (جباری، ۱۳۸۱)، ۱۴-۱۵)

جنگ افغانستان در همکاری اخوان المسلمین با وهابی‌ها نیز نقش بسیار ارزنده‌ای ایفا کرد و بهترین موقعیت ممکن را برای اتحاد آن دو به وجود آورد؛ اخوان المسلمین کمک‌های انسان‌دوستانه‌ی اسلامی را برای مقاومت افغان‌ها سازماندهی می‌کرد و یک جبهه‌ی اسلامی توسط داوطلبان عربی - که رهبری جهاد در افغانستان را به عهده داشتند - به وجود آورد. شاخه‌ی اخوان المسلمین در پیشاور توسط «عبدالله اعظم» رهبری می‌شد که محمد عبدالناصر، رهبر مصری، اخوان المسلمین را به عنوان رهبر معنوی خود می‌شناخت و کمک‌های مالی هنگفتی را از سوی عربستان سعودی دریافت می‌کرد. قهرمان این عملیات در عربستان سعودی نیز، شاهزاده ترکی، رئیس سرویس‌های اطلاعاتی بود. (Roy, (1994), 118)

عبدالله اعظم که از او به عنوان پدر ایدئولوژیک القاعده یاد می‌شود، در سال ۱۹۸۴ در پیشاور پاکستان و به همراه اسامه بن لادن، سازمان «مکتب الخدمه للمجاهدین العرب» (M.A.K) را تاسیس کردند. هدف آنها این بود که از طریق دفاتر خود در سی‌وپنج کشور جهان و سی دفتر در ایالات متحده، به اعضای این مکتب آموزش دهند. بعد از اتمام جهاد ضد شوروی، شرایط ناپایدار سیاسی در خاورمیانه و افغانستان، شکل‌گیری سازمان بین‌المللی القاعده را سرعت بخشید. مجاهدین عربی و آسیایی پس از شکست، به اصطلاح، امپراتوری شیطان و بازگشت از جهاد بین‌المللی، به دنبال تغییرات رادیکال سیاسی و اجتماعی در جوامع خود بودند. آنها به حزب‌های سیاسی، مذهبی و سایر گروه‌هایی که مخالف حکومت دیکتاتورها و رژیم‌های فاسد بودند، پیوستند. (Guanaratna, (2002), 3)

در این میان، بعضی از این کشورها، مجاهدین را زندانی کردند و بعضی دیگر از ورود آنها ممانعت کرده و یا آنها را تبعید کردند. در چنین شرایطی و به دنبال تغییرات سیاسی در افغانستان و افزایش فشار علیه پاکستان برای اخراج باقی‌مانده‌ی مجاهدین، سازمان مکتب‌الخدمه به آنها پناه داد. حتی قبل از اخراج سربازان شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹، سازمان القاعده به دلیل برخورداری از شرایط خوب اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی، عضوگیری از بین عرب-افغان‌ها را، از طریق مکتب‌الخدمه شروع کرده بود. القاعده درگیری در افغانستان را به سایر درگیری‌های منطقه‌ای از جمله تاجیکستان، ازبکستان، سومالی، مالزی، اندونزی، قره‌باغ، آذربایجان، یمن، الجزایر و مصر نیز کشاند. در اغلب این کشورها، دولت‌ها با جنبش‌های اسلام‌گرا رفتار مناسبی نداشتند. در نتیجه، القاعده در پوشش اعمال انسان‌دوستانه‌ی مکتب‌الخدمه و دیگر سازمان‌های

اسلامی، از جنگجویان حمایت کرده و آموزش تازه‌واردان را بر عهده گرفت. (Guanaratna, (2002), 4-5)

۳. القاعده و سید قطب؛ قطبی‌گرایی

سید قطب را انتقال دهنده‌ی عقاید مودودی دانسته‌اند. (Binder, (1988), 179) از نظر این دو نفر، اسلام در حال جنگ با امپریالیسم غربی است. در نتیجه، هدف نهایی مدرنیزاسیون چه سرمایه‌داری و چه کمونیسم، استثمار دنیای اسلام از جنبه‌های مختلف؛ از جمله اخلاقی و فرهنگی است. در این میان اسلام نیز باید به مقابله با غرب بپردازد و ارزشهای غربی را انکار کند. (Binder, (1988), 175)

نوشته‌های قطب و مودودی، ارزش‌های ناسیونالیست‌ها را رد کرده و اسلام را به عنوان حقیقتی آرمانی حول محور مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، در بین همه مسلمانان معرفی کرد. قطب دولت‌های مستقر در کشورهای اسلامی را با دولت‌های قبل از اسلام یکی دانسته و آنها را جاهلی نامید. از نظر قطب مسلمانان دوره‌ی ناسیونالیستی آگاهی خیلی کمی در مورد اسلام دارند؛ همانند عرب‌های کافر که در عصر جاهلیت بت‌های سنگی را می‌پرستیدند، عرب‌های عصر حاضر نیز بت‌هایی از قبیل ملت، حزب، سوسیالیسم و... را می‌پرستند. (Kepel, (2002), 25; Schweitzer & Shay, (2003), 15; Boroumand, (2002), 8)

از نظر نگارنده، اندیشه‌ی سید قطب در پاسخ به سه سؤال اصلی ذیل بوده است:
۱- وضعیت فعلی جهان و به‌ویژه دنیای اسلام و علل آن چیست؟ ۲- وضعیت مطلوب کدام است و به چه سمتی باید رفت؟ ۳- راه حل مشکل در چیست؟
پاسخ به سه سؤال مذکور، سه مفهوم جاهلیت، حاکمیت (عبودیت) و جماعت را تداعی می‌کند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت. (۴)

۳-۱. جاهلیت

به طور کلی سه نوع برداشت متفاوت از آراء سید قطب در مورد جاهلیت، وجود دارد. مهمترین برداشت، که رادیکال‌ترین آنها نیز هست، تفسیر قطب از جاهلیت و تکفیر است که آن را به همه‌ی نقاط جهان و به همه‌ی انسانها تسری داده است؛ دومین برداشت این است که تفسیرهای او را تنها به حاکمان کشورهای اسلامی ارتباط می‌دهند؛ سومین برداشت، تفسیری نمادین است که اعتقاد دارد، تفسیر قطب از جاهلیت را تنها باید از نظر معنوی بررسی کرد و نه از نظر مادی؛ بیشتر پیروان این نحله‌ی فکری را کسانی تشکیل می‌دهند که در خارج از زندان زندگی می‌کردند و عضو اخوان المسلمین بودند. (Kepel, (2002), 30-31) برداشت مورد نظر پژوهش حاضر، همان برداشت اول است.

واژه‌ی جاهلیت چهار بار در قرآن ذکر شده است. (۵) بعد از صدر اسلام این واژه در نوشته‌های ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب نیز آمده است. ابن تیمیه مسلمانان معاصر خود را جاهل خواند و عبدالوهاب نیز اعتقاد داشت که وضعیت مسلمانان دنیا حتی آنهایی که در شبه جزیره عربستان به سر می‌برند، همانند دوره‌ی جاهلی قبل از اسلام است. در اوایل قرن بیستم، اصلاح طلب معاصر «محمد عبده» و «رشید رضا» یعنی منار (Manar)، ویژگی‌های جوامع خود را با عصر جاهلیت مقایسه کرده و متذکر شدند که بعضی از جوامع اسلامی در عصر حاضر از نظر اخلاقی و مذهبی بیشتر از مردمان دوره‌ی جاهلیت فاسد شده‌اند و آیات قرآنی مورد اشاره، بیشتر شامل حال آنها می‌شود. (Shepard, (2003), 522-523.)

با این حال، تنها شخصی که واژه‌ی جاهلیت را وارد دنیای مدرن کرد، کسی نبود جز مودودی و شاگردش ابوالحسن ندوی (۱۹۷۹-۱۹۰۳ م). آنها جوامع غربی و کمونیست را جاهلی نامیدند، اما همانند سید قطب هیچ‌گاه آن را به جوامع اسلامی تسری ندادند. در همان سال که سید قطب کتاب معروف خود *معالم فی الطریق* را چاپ کرد (۱۹۶۴)، برادرش محمد قطب نیز کتابی با عنوان *جاهلیت در قرن بیستم* نوشت و مدعی شد که همه‌ی جهان در عصر جاهلیت به سر می‌برند. (محمد قطب، ۱۳۶۰) بنابراین ریشه‌ی واژه‌ی جاهلیت به سید قطب بر نمی‌گردد، بلکه وی بیشتر از دیگران به جنبه‌های رادیکال آن پرداخت. (Binder, (1988), 173-176)

جامعه‌ی جاهلی از نظر سید قطب چه نوع جامعه‌ای است؟ وی در پاسخ به این سؤال و در کتاب *معالم فی الطریق* (نشانه‌های راه) چنین پاسخ می‌دهد:

«هر جامعه‌ای که اسلامی نباشد، جاهلی است؛ اگر بخواهیم تعریف دقیق‌تری ارائه دهیم، باید بگوییم که جامعه‌ی جاهلی، جامعه‌ای است که در ایمان، عقاید و قوانین آن چیزی به غیر خدا پرستش می‌شود. طبق این تعریف همه‌ی جوامعی که در حال حاضر وجود دارند، در قلمرو جاهلیت قرار می‌گیرند.» (به نقل از کویل، (۱۳۷۵))

در ادامه قطب همه‌ی جوامع موجود را بررسی می‌کند. از نظر وی در رأس جوامع جاهلی، جامعه‌ی کمونیستی قرار دارد؛ اول به این دلیل که وجود خداوند را انکار می‌کند و دوم این که به جای خداوند، حزب در آن مورد پرستش قرار می‌گیرد. ایدئولوژی و سیستم کمونیستی، ارزش انسان را تا حد یک حیوان و حتی ماشین پایین می‌آورد.

در مرحله‌ی بعدی جوامع بت پرستی از قبیل هندوستان، ژاپن، فیلیپین و کشورهای آفریقایی قرار دارند که به خدایان دیگری در کنار الله و یا بدون الله اعتقاد دارند. همه‌ی جوامع یهودی و مسیحی نیز با این توضیح جزء جوامع جاهلی هستند. چرا که آنها از اعتقادات اولیه‌ی خود دور شده‌اند و از قوانین ساخته‌ی ذهن بشر اطاعت می‌کنند.

در نهایت، تمام جوامعی که خود را اسلامی می‌خوانند نیز در جاهلیت به سر می‌برند. در جوامع مسلمان، عده‌ای به سکولاریسم اعتقاد دارند و رابطه‌ی خود را با دین انکار می‌کنند؛ عده‌ای دیگر تنها به زبان به دین اقرار می‌کنند، ولی در زندگی اجتماعی به طور کامل آن‌را طرد می‌کنند؛ عده‌ای نیز قوانین دلخواه خود را می‌سازند و آن‌را به اسم «شریعت خداوند» ارائه می‌دهند. همه‌ی این جوامع در یک چیز مشترکند؛ و آن این‌که تنها از خداوند اطاعت نمی‌کنند. (کوپل، (۱۳۷۵)، ۹۸-۱۰۱)

سید قطب با توجه به آیه‌ی پنجاه سوره‌ی مائده (۶) در کتاب *در سایه‌های قرآن* جاهلیت را چنین تعریف می‌کند:

«همانطور که خداوند در این آیه شرح می‌دهد، جاهلیت، حکومت انسان بر انسان است. در این حکومت عده‌ای بنده‌ی دیگران می‌شوند و بدین ترتیب علیه خواسته‌ی خداوند شورش می‌کنند و الوهیت خداوند را انکار کرده و آن‌را به انسان واگذار می‌کنند. جاهلیت یک دوره‌ی [خاص] از زمان نیست، بلکه به شرایطی اطلاق می‌شود که دیروز وجود داشته، امروز و فردا نیز وجود خواهد داشت. بشریت در هر زمان و مکانی تحت حاکمیت خداوند قرار دارد و بر اساس شریعت او زندگی می‌کند. اگر از این شرایط خارج شود و به حکومت قوانین ساخته‌ی دست بشر تن دهد، از راه منحرف شده و در مسیر جاهلیت قرار می‌گیرد. کسانی که حکومت خداوند را رد می‌کنند، حکومت جاهلیت را قبول دارند و کسانی که شریعت خداوند را قبول ندارند، شریعت جاهلی را قبول داشته و در جاهلیت زندگی می‌کنند.» (به نقل از: Shepard, 524, (2003))

به نظر سید قطب «در جامعه‌ی اسلامی تنها خداوند مورد ستایش قرار می‌گیرد و حاکمیت نیز تنها در اختیار اوست. اما در جامعه‌ی جاهلی، فرد یا چیز دیگری به جز خدای یکتا مورد پرسش قرار گرفته و حاکمیت در اختیار او قرار می‌گیرد.» (کوپل، (۱۳۷۵)، ۵۱)

سید قطب در کتاب *معالم فی الطریق* و در بخشی به نام «تمدن واقعی اسلام است»، نظرات خود را در مورد جوامعی که خود را مسلمان می‌خوانند و در واقع جاهلی هستند، چنین بیان می‌کند:

«از نظر اسلام، تنها دو نوع جامعه وجود دارد: جامعه‌ی اسلامی و جامعه‌ی جاهلی. جامعه اسلامی جامعه‌ای است که اسلام در آن به کار گرفته می‌شود. اسلام یعنی ایمان، ستایش خداوند، قانون‌گذاری، سازمان اجتماعی، [تنوری] خلقت و [شیوه‌ی] رفتار. جامعه‌ی جاهلی نیز جامعه‌ای است که اسلام در آن به کار نمی‌رود. جامعه‌ی جاهلی نه بر اساس ایمان استوار است، نه بر اساس جهان‌بینی اسلامی، نه ارزش‌ها، نه مفهوم تساوی حقوقی، نه خلقت و نه شیوه‌ی رفتاری آن، هیچ‌کدام بر مبنای قوانین اسلام

استوار نیست. بنابراین جامعه‌ای که قانونش بر اساس قانون الهی (شریعت الله) استوار نیست، نمی‌تواند جامعه‌ی اسلامی باشد؛ هر چند که افراد آن جامعه ادعای مسلمانی داشته باشند و حتی نماز بخوانند، روزه بگیرند و به حج بروند. جامعه‌ای که یک اسلام ساخته و پرداخته‌ی ذهن خود، به جای اسلامی که خداوند وضع کرده و توسط پیامبرش تشریح کرده است، خلق کند و به‌طور مثال ادعای «اسلام روشنفکرانه» بنماید، نمی‌تواند اسلامی باشد... جامعه‌ی جاهلی می‌تواند چهره‌های گوناگون به خود بگیرد: نفی وجود خدا و تبیین تاریخ از طریق ماتریالیسم و تضاد؛ به عبارت دیگر اجرای سیستم معروف به «سوسیالیسم علمی»، به رسمیت شناختن و قبول وجود خداوند، و در عین حال محدود دانستن قلمرو قدرت‌ش به آسمان‌ها و محروم کردن او از امور این جهانی؛ چنین جامعه‌ای وجود خود را بر اساس قانون الهی و ارزشهای جاودانه‌ای که او اساس و پایه‌ی آن را وضع کرده، قرار نداده است. اگر چه به مردم اجازه می‌دهد در کتیبه‌ها، کلیساها و مساجد به عبادت و ستایش خدا پردازند، اما نمی‌گذارند تقاضا کنند که قانون الهی بر جامعه‌ی آنها حاکم باشد. بنابراین جامعه‌ی مذکور یا صلاحیت الهی خداوند بر زمین را انکار می‌کند و یا آن را بی‌تأثیر می‌داند... این جامعه نیز به این نسبت یک جامعه جاهلی است.» (به نقل از: کوپل، (۱۳۷۵)، (۱۱۶-۱۱۷))

به همین دلیل است که سید قطب جاهلیت قرن بیستم را وخیم‌ترین نوع جاهلیتی می‌داند که در تاریخ بشریت بر روی زمین ظاهر شده است. به نظر وی تلاش‌های پیامبر برای از بین بردن دشمنانش آسانتر از تلاش‌هایی است که باید برای پایان دادن به جاهلیت در عصر حاضر، صرف شود. وی دلیل این امر را در دشمنی دوگانه‌ای می‌داند که مؤمنان باید با آن مبارزه کنند؛ دشمن خارجی (عمدتاً فرهنگ غربی) و دشمن داخلی (در میان دنیای اسلام). (Schweitzer and Shay, (2003), 17)

با توجه به تئوری سید قطب راجع به جاهلیت، می‌توان سه نکته را از آن دریافت؛ اولاً جاهلیت عبارت‌است از: رد حاکمیت خداوند به خاطر حاکمیت بشر؛ ثانیاً جاهلیت به دوره‌ی خاصی مربوط نمی‌شود و به شرایط اجتماعی و روحی جامعه مربوط می‌شود، که در هر زمانی ممکن است وجود داشته باشد. این واژه به دوره‌ای دلالت می‌کند که به طور متناوب در تاریخ تکرار شده است؛ ثالثاً وی بین اسلام و جاهلیت مقایسه‌ی خشکی انجام می‌دهد. از نظر وی همه‌ی جوامع در جاهلیت به سر می‌برند و هر جامعه‌ای غیر از جامعه‌ی اسلامی، جاهلی است. (Shepard, (2003), 524-525)

۲-۳. حاکمیت و عبودیت

در راستای کم‌اهمیت جلوه دادن ایده‌های ناسیونالیست‌ها، قطب بر روی دو مفهومی که پیش‌تر توسط مودودی ابداع شده بودند، تأکید کرد: حاکمیت و عبودیت.

(مرادی، (۱۳۸۲)، ۱۹۹؛ 26, (Kepel, (2002), ایده‌ی حاکمیت مودودی بر این باور استوار است که حاکم مطلق و نهایی همه‌ی موجودات، خداوند است. بر اساس ای ایده‌ی بندگان هیچ‌گونه حقی برای سؤال کردن و سرپیچی از دستورات خداوند ندارند و خداوند مالک و ناظر همه چیز در جهان است. (Binder, (1988), 175) از دیدگاه مودودی «حاکمیت به هر معنی که تصور شود مخصوص پروردگار است، حاکم حقیقی و واقعی اوست و اصولاً حکومت جز برای او شایسته نیست.» (مودودی، (۱۳۵۱)، ۵۵)

بنابراین طبق نظر مودودی دولت اسلامی سه ویژگی اصلی دارد که وی آنها را از آیات قرآن استنباط کرده است: اولاً «هیچ فرد یا خاندان یا حزب یا سایر طبقات در دولت، هیچ‌گونه حق حاکمیت ندارند، چرا که حاکم حقیقی فقط خداست.» ثانیاً «هیچ کس جز خدا حق ندارد - هر چند که پیشینیان یکدیگر باشند - در امر تشریح دخالته کنند.» و ثالثاً «دولت اسلامی فقط باید بر اساس مشروعات و قوانینی که از جانب پروردگار نازل شده، تأسیس شود.» (مودودی، (۱۳۶۱)، ۳۲؛ مودودی، بی تا: ۲۷؛ مودودی، (۱۳۵۸)، ۱۵)

تفاوت دیدگاه قطب با مودودی در مورد حاکمیت، تنها در تأکیدی است که قطب بر ایده‌ی حاکمیت دارد. از دیدگاه وی حاکمیت الهی به حدی گسترده است که حاکمیت همه‌ی بشریت و قدرت‌ها را در بر می‌گیرد. حاکمیت غیرالهی طاغوت است، که غیر مشروع، غیرمذهبی و استبدادی است. (Binder, (1988), 176) از نظر قطب حاکمیت قبل از شریعت قرار دارد. وی با استناد به آیه‌ی ۱۶۴ سوره‌ی آل عمران (۷) خاطر نشان می‌کند، در اسلام نبرد برای اصلاح مفاسد اجتماعی و اخلاقی بعد از نبرد برای استقرار حاکمیت اسلام قرار دارد. به سخن دیگر، بعد از استقرار حاکمیت اسلام، همه‌ی مفاسد اجتماعی و اخلاقی خواهند شد. در واقع، عمل به شریعت تنها در سایه‌ی استقرار حاکمیت اسلام میسر خواهد شد و حاکمیت در اسلام مختص خداوند است. توجیح این عقیده در اندیشه‌ی سید قطب این است که هیچ‌گونه زندگی اسلامی بدون اعتقاد به حاکمیت خداوند امکان‌پذیر نیست. (Khatab, (2002), 154)

از نظر سید قطب یکی از ویژگی‌های دین اسلام، عملی بودن آن است. بدین معنی که باید در تمام جوانب زندگی انسان به کار گرفته شود. قوانین آن نیز تنها در جامعه‌ای به اجرا درخواهد آمد که حاکمیت خداوند را پذیرفته باشد. اسلام یک تئوری سیاسی نیست، بلکه راه و روش زندگی است. بنابراین اولین شرط برای ایجاد جامعه‌ای اسلامی این است که اعضای آن به «لا اله الا الله» اعتقاد داشته و تنها از خداوند اطاعت کنند و قانونی را بپذیرند که طبق شریعت الله بنا شده باشد. تنها در چنین شرایطی است که اسلام می‌تواند مشکلات به‌وجود آمده را حل کند. اما اگر بخواهیم اسلام را تنها در

قلب یک تئوری ارائه دهیم، در واقع آن را از یک روش و دیدگاه الهی به یک راه و روش ساخته‌ی دست بشر تقلیل داده‌ایم و این در حالی است که چنین روشی نمی‌تواند از آنچه که خداوند ساخته است، برتر باشد. (Qutb, Ch. 2)

سید قطب در فصل پنجم از کتاب *معالم فی الطریق تحت عنوان «لا اله الا الله، تنها روش زندگی در اسلام»*، اعتقاد به پرستش بی‌چون و چرای خداوند و اطاعت از فرامین وی را تنها روش زندگی دانسته و اعلام می‌کند که جامعه‌ای اسلامی خواهد بود که همه‌ی قوانین شریعت را اجرا کند. به عبارت دیگر، ویژگی متمایز کننده‌ی جامعه‌ی اسلامی با جوامع جاهلی در این است که تنها بر پایه‌ی پرستش خداوند بنا شده است. در واقع «لا اله الا الله» تنها روشی است که اولین گروه مسلمانان بر پایه‌ی آن به وجود آمد و در ادامه با تکیه بر آن توانست جامعه‌ی اسلامی ایجاد کند و با جامعه‌ی جاهلی به مقابله بپردازد. (Qutb, Ch. 5) از این رو قطب تعریفی تازه از دارالاسلام و دارالحرب ارائه می‌دهد که تا آن زمان سابقه نداشته است؛ به نظر وی تنها یک مکان بر روی زمین وجود دارد که می‌توان آن را سرزمین اسلام یا دارالاسلام نامید. این سرزمین جایی است که دولت اسلامی استقرار یافته و شریعت اسلامی حاکم باشد. بقیه‌ی جهان دارالحرب خواهد بود. (Qutb, ch. 9)

از دیدگاه سید قطب، اسلام نمی‌تواند هم‌زمان با نظام جاهلی به موجودیت خود در دنیا ادامه دهد و حتی نمی‌تواند با چنین نظامی در یک سرزمین مشترک هم‌زیستی مسالمت آمیز داشته باشد. این امر در طول تاریخ اسلام سابقه نداشته است. بنابراین، یا باید اسلام بماند و یا جاهلیت؛ امکان ندارد که جامعه‌ای نیمه اسلامی و نیمه جاهلی متصور شد. اگر چیزی حقیقت نداشته باشد، پس دروغ است. ترکیب و همزیستی حقیقت و دروغ نیز امکان پذیر نیست و نمی‌توان حقیقت را تقسیم کرد. وی با توجه به آیه‌های متعددی از قرآن کریم (از جمله: آیه‌ی ۴۹ از سوره‌ی مائده؛ آیه‌ی ۱۵ از سوره‌ی شوری؛ آیه‌ی ۵۰ از سوره‌ی الذاریات) نتیجه می‌گیرد، که تنها دو روش برای زندگی بشریت وجود دارد و روش سومی در کار نیست؛ جامعه‌ی اسلامی و مطیع خداوند و پیامبر او؛ و جامعه‌ی جاهلی. (Qutb, Ch. 10)

با توجه به اندیشه‌های سید قطب در مورد حاکمیت خداوند، به نظر می‌رسد که «پدید آمدن جامعه‌ی اسلامی، یک ضرورت انسانی و فطری و غیرقابل تخلف است که امروز یا فردا و اینجا یا آنجا، بالأخره انجام خواهد گرفت...؛ انجام می‌گیرد تا از نابودی انسان به واسطه‌ی نابودی ویژگی‌های او جلوگیری کند و زندگی انسان را که در گرو موجودیت او و پرورش صفات ویژه‌ای در اوست، از فنا و نابودی مصون بدارد.» (قطب، ۱۳۵۱)، ۲۷)

سید قطب وضعیت امروزی بشریت را اسفناک دانسته و معتقد است که « در لبه‌ی پرتگاه قرار گرفته است، زیرا نه تنها بالای سرش، خطر نابودی او را تهدید می‌کند (چون این مسئله نشانه‌ی شیطان است، نه خود شیطان)، بلکه در قلمرو ارزش‌هایی که می‌توانست در پرتو آن زندگی کند و پیشرفت هماهنگ داشته باشد، دچار ورشکستگی شده است.» از نظر وی هم ایدئولوژی غرب و هم ایدئولوژی شرق یعنی «ایدئولوژی‌های فردگرا و جمع‌گرا، هر دو شکست خورده‌اند. اکنون در بحرانی‌ترین دوران‌ها و به هنگامی که آشوب و بردگی حاکم است، نوبت اسلام فرارسیده و فرصتی برای امت اسلامی مهیا است که نقش خود را ایفا کند... عصر اسلام است، اسلامی که اختراعات مادی این جهان را رد نمی‌کند بلکه آن‌را اولین وظیفه‌ی بشر می‌داند، زیرا خداوند انسان را خلیفه‌ی خود در جهان قرار داده، تا در بعضی شرایط به عبادت خداوند بپردازد و اهداف انسانی را تحقق بخشد.» (کوپل، (۱۳۷۵)، ۵-۷)

از نظر سید قطب علت تشکیل نشدن جامعه‌ی اسلامی پذیرفته‌نشدن مکتب اسلام به عنوان برنامه‌ی زندگی است. (قطب، (۱۳۵۱)، ۳۲۱) در واقع، اگر اسلام بخواهد نجات‌بخش باشد، باید حکومت کند. (قطب، (۱۳۶۰)، ۵۳) بازگشت به اسلام، نتایج مهمی نیز در پی خواهد داشت، «بازگشت به سوی اسلام فقط محقق شدن عدالت اجتماعی را در زندگی ما به ارمغان نمی‌آورد. روش اسلام تنها بازگرداندن امنیت و اطمینان و توکل نیست، بلکه همراه عدالت اجتماعی داخلی، در خارج از سرزمین‌های خود نیز، به ما شخصیت، ابهت و عظمت می‌دهد و ارزش و جایگاه خاصی در اجتماعات بین‌المللی برای ما ایجاد می‌کند.» (قطب، (۱۳۷۹)، ۴۳۲) هدف اسلام نابودی همه‌ی جوامع جاهلی است.

اما چگونه و با استفاده از چه وسیله‌ای می‌توان به اسلام بازگشت؟ راه حل مشکل چیست؟ سید قطب معتقد بود که خیزش اسلامی میسر نمی‌شود مگر با استفاده از «جماعت اندام‌وار جنبشی» یا «گروه مؤمن» یا «نسل قرآنی یگانه» و یا «گروه پیشتازی» که به نسل نخست صحابه تاسی کنند، نسلی که تنها از سرچشمه‌ی حقیقت سیراب شده و در تاریخ، شأنی یگانه دارد. (کوپل، (۱۳۷۵)، ۵۳-۵۴؛ مرادی، (۱۳۸۲)، ۲۴۰؛ Schweitzer & Shay, (2003), 17) به نظر وی «باید پیشتازی پیدا شود تا در گرماگرم جاهلیت کنونی حاکم بر کل زمین، به‌پاخیزد. پیشتاز باید توان تصمیم‌گیری داشته باشد که چه زمان از جامعه‌ی جاهلی پیرامون خویش کناره بگیرد و چه هنگام با آن رابطه برقرار کند.» (کوپل، (۱۳۷۵)، ۱۲؛ Qutb, Intro.)

مودودی و سید قطب نیز همانند اغلب تئورسین‌های اسلامی، در مورد انقلاب و نحوه‌ی گسترش اسلام، شیوه‌ی عملکرد پیامبر اسلام (ص) را به عنوان روش رسیدن به این هدف بازگو می‌کنند. در ابتدای راه، این عمل باید مخفیانه صورت بگیرد و صرفاً به

دعوت اکتفا شود؛ در مرحله‌ی بعد، گروه کوچکی سازماندهی شود که هیچ هدف سیاسی نداشته باشد. این گروه باید از غیرمؤمنین جدا شده و از آنها فاصله بگیرد. منتها این جدایی لزوماً فیزیکی نیست، بلکه در حین زندگی در این جوامع، باید از نظر روحی از آنها جدا شد، در مرحله‌ی سوم، این گروه به تبلیغات گسترده و جمع‌آوری طرفدار پردازد و در نهایت از نیروی نظامی استفاده کند (جهاد). (Binder, (1988), 183; (Zeidan, (2001), 31

با یک نگاه تحلیلی‌گرانه، دو مرحله را می‌توان از تولد پیش‌تاز تا استقرار جامعه‌ی اسلامی، تصور کرد؛ مرحله‌ی اول بلوغ معنوی است، که هدفش آزاد کردن فرد مسلمان از قید از خود بیگانگی جاهلانه است. این مرحله تنها در بُعد نظری حادث نمی‌شود، بلکه دریافتی است برای اجرا و عمل. سید قطب این مرحله را به دوره‌ی حضور پیامبر در مکه تشبیه می‌کند؛ «دوره‌ی سازندگی زیربنایی عقیده و جماعت و جنبش و وجود بالفعل». مرحله‌ی دوم نبرد علیه جامعه‌ی جاهلی است. دوره‌ی سکونت پیامبر در مدینه در این مرحله قرار می‌گیرد. در این مرحله بر مسلمانان واجب است که برای جهاد قیام کنند. در واقع مفهوم جهاد تمامی این جریان را از تلاش فردی گرفته تا تفکر درباره‌ی قرآن و مبارزه‌ی مسلحانه را در برمی‌گیرد. (کوپل، (۱۳۷۵)، ۵۵؛ مرادی، (۱۳۸۲)، ۲۰۵)

بررسی‌ها نشان می‌دهد که نوشته‌های سید قطب سه کارکرد مهم برای جنبش‌های اسلام‌گرای تندرو داشته است. اول این که نوشته‌های وی توجیحات فکری تمایلات ضد غرب‌گرایانه را (هم در بعد فرهنگی و هم در بعد سیاسی) فراهم کرد. دوم این که دلایل استقرار جامعه‌ای اسلامی را طبق موازین شرعی ارائه کرد. سومین کارکرد نوشته‌های سید قطب این بود که حقانیت سرنگون کردن همه دولت‌های جهان و از جمله دولت‌های اسلامی را با استفاده از جهاد، سازماندهی کرد. (Zimmerman, 223, (2002)) در واقع بیشترین تأثیر بر دکترین خشونت‌زا در دنیای معاصر اسلام، از آن سید قطب است. (Irvin, (2001)

۴. القاعده و جهاد؛ جهادگرایی و فراخوانی امت به اسلام و

شریعت

بعد از حملات ۱۱ سپتامبر به برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون، واژه‌ی جهاد بیش از پیش در رسانه‌ها و محافل علمی غرب به کار گرفته شد، به طوری که بعضی مواقع ایدئولوژی القاعده را «جهادیسیم» (Jihadism) می‌نامیدند. (Haynes, (2003)) با وجود این که این ایدئولوژی هیچ پایه و اساسی در قرآن و سنت ندارد، اما استفاده‌ی گروه‌های تندرو اسلامی؛ از قبیل القاعده، باعث شده است تا

برداشت دیگران و خصوصاً غیرمسلمانان از این واژه، برداشتی غیرواقع‌بینانه باشد. در طول تاریخ اسلام و به‌ویژه در سده‌های نخستین و در زمان پیامبر اکرم (ص)، جهاد به دنبال از هم‌گسستن ارزش‌های قبیله‌گرایی (tribalism) و «همه‌ی نیروهای تمرکزگرایی صورت می‌گرفت که وحدت اسلامی را تهدید می‌کردند...» و امت را به اسلام و شریعت فرامی‌خواند. در واقع جهاد توسط رهبری مذهبی اعلام می‌شد که خارج از دنیای قبیله‌ای قرار داشت و مسلمانان را در مقابل کفار قرار می‌داد. به عبارت دیگر، جهاد «عصیت» قبیله‌ای را به نفع امت از بین برد. (Roy, (1994), 153-154)

در هیچ کدام از آیه‌های قرآن، ایده‌ی جنگ نامحدود به رسمیت شناخته نشده است. با وجود این که قرآن تأکید می‌کند که مسلمانان باید با کسانی که با آنها می‌جنگند، پیکار کنند، اما در آیات متعددی بر این نکته نیز تأکید کرده است که مسلمانان نباید به دیگران تجاوز کنند. (آیه‌ی ۱۹۰ سوره‌ی بقره و آیه‌ی ۲ سوره‌ی مائده) در جایی دیگر نیز به صراحت اعلام کرده است که هر شکلی از تغییر اجباری دین به اسلام ممنوع است؛ «در دین هیچ اجباری نیست». (آیه‌ی ۲۵۶ سوره‌ی بقره) از نظر قرآن، اگر غیرمسلمانان خواهان صلح باشند، مسلمانان نیز برای دستیابی به آن باید تلاش کنند. قرآن می‌فرماید که: «خداوند مسلمانان را از صلح با کسانی که در حال جنگ با آنها هستند باز نمی‌دارد، بلکه مسلمانان را از صلح با کسانی که به خانه‌های مسلمانان تجاوز کرده و آنها را از خانه‌های خود بیرون می‌کنند، منع کرده است.» (آیه‌ی ۹ سوره‌ی ممتحنه)

در سنت اسلامی نیز مفهوم جنگ مقدس وجود ندارد. طبق روایتی از پیامبر اکرم (ص) پس از غزوه‌ی عظیم بدر - که نقش بسزایی در بقای امت نوپای اسلامی داشته است - ایشان میان جهاد اصغر و جهاد اکبر تفاوت قائل شده و فرمودند: «شما از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر بازگشته‌اید.» و آنگاه که از ایشان درباره‌ی جهاد اکبر پرسیدند، ایشان فرمودند: «آن، جهاد با نفس اماره است.» (نصر، (۱۳۹۰)، ۳۱۶)

همه‌ی فقهای شیعه و تقریباً بیشتر فقهای اهل تسنن و به‌ویژه در عصر حاضر، جهاد را تنها زمانی مشروع دانسته‌اند که نه ابتدایی (تهاجمی)، بلکه دفاعی بوده باشد. «در شیعه‌ی دوازده امامی، جهاد در زمان غیبت معصوم (ع) حرام است. در اهل تسنن و به‌ویژه از دهه‌ی ۱۹۵۰ و فتوای «محمود شلتوت»، اکثر علمای سرشناس عالم تسنن متفق القولند در این که تنها جهاد جایز، جهاد دفاعی است؛ یعنی هرگاه کیان امت اسلامی به خطر افتد، بر کل امت واجب است که به جهاد برخیزند.» در دیدگاه سنتی اهل تسنن، در صورتی که حکومت اسلامی وجود داشته باشد، این وظیفه‌ی حاکم است که با مشورت علما اعلان جهاد کند و در صورتی که حکومت اسلامی وجود نداشته باشد، مراجع

دینی، علما و به بیانی مفتیان از چنین حقی برخوردار خواهند بود. با وجود این که در اسلام هر شخصی به تنهایی در پیشگاه خداوند مسئول است، اما هیچ کس نمی‌تواند به صرف این که مسلمان است و قدرت سیاسی و نظامی دارد، اعلام جهاد کند. (نصر، ۱۳۹۰)، (۳۱۹-۳۲۰)

۴-۱. جهاد در عصر حاضر

جنبش‌های اصلاح طلب مسلمانان در خاورمیانه برای اولین بار در اواخر قرن نوزدهم و در پاسخ به امپریالیسم اروپائی ظهور کرد. پایان عصر استعمار و مستقل شدن اکثر کشورهای اسلامی بعد از جنگ جهانی دوم، شتاب بیشتری به این جنبش‌ها بخشید. تغییرات گسترده‌ی اجتماعی و به وجود آمدن ایده‌هایی از قبیل ناسیونالیسم، سوسیالیسم و حقوق زنان، روش‌های سنتی زندگی در این جوامع را با چالشی جدی مواجه ساخت. سرخوردگی جوامع اسلامی از زندگی در دوره‌ی مدرن در دهه ۱۹۷۰ بیشتر شد. این عوامل باعث شد تا ضرورت ایجاد مدلی بومی برای مسلمانان و طرد تمدن غربی احساس شود. سی سال آخر قرن بیستم شاهد گسترش گروه‌های نظامی و مذهبی بود که ایدئولوژی آنها خواستار جهاد برای به وجود آوردن جامعه‌ای بر اساس شریعت اسلام و سرنگون کردن حکام غیرمشروع و غیراسلامی بود. (Janson, (1986), xi-xiii)

«جهاد» یکی از واژه‌هایی است که مودودی و قطب به کار برده‌اند و رابطه‌ی نزدیکی با جاهلیت دارد. ابوالاعلی مودودی (۱۹۷۹-۱۹۰۳ م) اولین شخصی است که به صورت روشمند، به واژه‌ی جهاد پرداخته است و آن را وارد ادبیات سیاسی معاصر کرد. (Streusand, (1997), 5) به نظر وی اسلام یک ایدئولوژی انقلابی است که به دنبال برپایی نظم اجتماعی در کل جهان و بازسازی آن بر پایه‌ی اصول و ایده‌آل‌های خود است. هیچ شکی وجود ندارد که همه‌ی پیامبران خدا رهبرانی انقلابی بوده‌اند و خاتم الانبیاء محمد (ص)، بزرگترین رهبر انقلابی بوده است. (Zeidan, (2001), 29)

مودودی جهاد را به عنوان نبردی انقلابی برای اجرای دستورات خداوند بر روی زمین تشریح می‌کند. این نبرد به خاطر خواسته‌های خود شخص نیست، بلکه برای به دست آوردن رضایت خداوند است؛ هدف، جایگزینی «سزار به جای سزار» نیست، بلکه استقرار عدالت و برابری اجتماعی در بین بشریت است که در این راه مسلمانان باید همه دارائی‌های خود و حتی زندگی خود را صرف کنند. از نظر وی وظیفه‌ی مؤمنان واقعی این است که ظلم و ستم، بی‌عفتی و قوانین ناعادلانه را از روی زمین بردارند. (Zeidan, (2001), 42) نوشته‌های او در اشخاص دیگری از جمله «حسن البنا» و سید قطب تاثیر گذاشت و در خاورمیانه و علیه اسرائیل و صهیونیسم به کار گرفته شد. ایدئولوگ‌های اسلامی خاورمیانه، جهاد را قانونی کردند و آن را وظیفه‌ای فردی برای هر فرد اعلام کردند. (Guanaratna, (2002), 66)

سید قطب دومین شخصی است که به صورت مبسوطی واژه‌ی جهاد را بررسی کرده و آن را وارد ادبیات گروه‌های نظامی اسلام گرا کرد. از نظر وی اسلام جنبشی آزادی‌بخش است که برای نجات انسان‌ها و آزادی بشریت آمده است. (قطب، ۱۳۶۸)، (۲۱۸-۲۱۹)

«اسلام یا هست یا نیست؛ اگر هست که اسلام مبارزه و جهاد پی‌گیر و دامنه‌دار و سپس شهادت در راه خدا و در راه حق و عدالت و مساوات است؛ و اگر نیست نشانه‌اش آن است که همه به ورد و ذکر مشغول‌اند و به تسبیح و سجاده چسبیده‌اند و صبح و شام منتظرند که از آسمان خیر و برکت و آزادی و عدالت بیارد.» (قطب، ۱۳۷۲)، (۳۷-۳۸)

از نظر وی مسلمانان واقعی آنهایی هستند «که در راه اعتلا و برتری کلمه‌ی حق (نام خدا) به جهاد مشغول‌اند.» (قطب، ۱۳۷۲)، (۳۹) به اعتقاد سید قطب جنگ‌هایی که از راه تعصب نژادی، تعصبات خشک دینی، طمع‌ها، منافع مادی و نیز از راه جاه و شهرت طلبی پادشاهان و قهرمانان و یا علاقه به تحصیل غنائم به وجود آید، مورد پذیرش اسلام نیست. (قطب، ۱۳۶۸)، (۴۹-۵۱) در واقع تنها جنگی را که اسلام مشروع دانسته و به آن اذعان می‌کند، جنگ در راه خدا و برای عدالت اجتماعی است. قطب با نقل روایتی از پیامبر (ص) به این مضمون که: «آن که برای اعتلای کلمه‌ی خدا مبارزه می‌کند، در طریق خداست.»، کلمه‌ی خدا را به اراده‌ی خدا تعبیر می‌کند که «عبارت از آن حقیقتی است که با ناموس و سنت خلل ناپذیری که برای جهان آفرینش و انسان قرار داده شده است، موافقت دارد.» بنابراین اگر کسی ظلم و ستم کند و از عدالت دوری گزیند، در واقع با کلمه‌ی خدا مخالفت کرده است. «و بر مسلمانان لازم است که با چنین شخصی، برای اعتلای کلمه‌ی توحید، بجنگند و آنهایی را که علیه دیانت سر ستیز دارند، به سوی حق بازگردانند.» به عبارت دیگر «بر مسلمانان واجب است که علیه آنها شمشیر بکشند تا بار دیگر آنها را تحت لوای عدالت مطلقه‌ی اسلام در آورند.» از نظر سید قطب «عدالت مطلقه و جلوگیری از ظلم و بیدادگری، همان کلمه‌ی خدا است که لازم است در هر حال و در هر جا، از همه چیز برتر و بالاتر باشد.» (قطب، ۱۳۶۸)، (۵۱-۵۳)

از نظر سید قطب علل جهاد را باید با توجه به ماهیت اسلام و رسالت پیامبر بررسی کرد. از دیدگاه وی، اسلام اعلامیه‌ای جهانی برای آزادی بشریت از هرگونه بندگی (بندگی دیگران و یا بندگی نفس) است؛ و نشان دهنده‌ی این است که «حاکمیت مختص خداوند است و او پادشاه همه چیز در جهان است.» بنابراین، «برقراری حکومت خداوند بر روی زمین و سلب حاکمیت از کسانی که بر جای خداوند نشسته‌اند و قوانین ساخته‌ی دست بشر را جایگزین قوانین الهی کرده‌اند، تنها با استفاده از موعظه امکان‌پذیر نخواهد بود.» به نظر قطب افرادی که در جایگاه خداوند قرار گرفته‌اند، به

این راحتی حاضر نخواهند شد که قدرت را از دست بدهند. قطب اسلام را دینی تئوریک و فلسفی نمی‌داند، بلکه معتقد است که «دینی است عملی و باید به مورد اجرا گذاشته شود و این هدف میسر نخواهد شد مگر این که موعظه و جنبش در کنار هم استفاده شوند. (کوپل، (۱۳۷۵)، ۶۰-۶۱)

سید قطب با کنار هم گذاشتن اصطلاحات «موعظه» و «جنبش»، به تبلیغ اسلام از طریق شمشیر و کتاب می‌پردازد و هر دو را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند. از نظر وی هر یک از این ابزار (شمشیر و کتاب) جایگاه و کاربرد خاص خود را در تاریخ اسلام داشته‌اند؛ شمشیر برای منقاد کردن سرزمین‌های غیراسلامی و مشرکین داخلی به کار گرفته شده است و کتاب برای ترغیب مسیحیان و یهودیانی به دین اسلام، زیرا که با زور به اسلام گرایش پیدا نمی‌کردند. (کوپل، (۱۳۷۵)، ۵۷؛ مرادی، (۱۳۸۲)، ۲۱۳)

۴-۲. اسامه بن لادن؛ جهاد علیه آمریکا

طبق نظر تحلیل‌گران، رهبر سازمان القاعده به دنبال تقسیم جهان به دو اردوگاه است؛ در یک طرف امت اسلامی قرار دارد و در طرف دیگر ایالات متحده، غرب و رژیم‌های متحد آنها قرار دارند. در واقع، از نظر اسامه بن لادن، دلیل جنگی که القاعده از دهه‌ی ۱۹۹۰ علیه آمریکا آغاز کرده است، جنایات آمریکا علیه اسلام و مسلمین است.

عده‌ای بر این باورند که تفکرات و اهداف اسامه بن لادن و یارانش، صرفاً مذهبی بوده است و هیچ‌گونه جنبه‌ی سیاسی ندارد. اما نگاهی به اعلامیه‌های بن لادن در چند سال اخیر نشان می‌دهد که چنین نبوده است. در واقع، وی دارای علایق بسیار مشخصی است که نشان می‌دهد او چه می‌خواهد و چگونه می‌خواهد به آنها برسد. هدف او عظمت سرزمین مادریش یعنی عربستان و دنیای اسلام است. (Burke, (2003), 24) به عبارت دیگر اهداف سازمان القاعده را در دو مورد می‌توان خلاصه کرد؛ اجبار آمریکائی‌ها به خارج کردن سربازان خود از عبادتگاه‌های مقدس اسلامی و افزایش تنفر عمومی از آمریکا به خاطر اعمال نفوذ در مسائل فلسطین و عراق. (Rapaport, (2001), 2)

در حدود سال ۱۹۸۶ اسامه تصمیم گرفت که تشکیلات جداگانه‌ای از مکتب الخدمه به وجود آورد و جنگجویان خود را در آن تعلیم دهد. در طول دو سال او شش کمپ را بدین منظور ایجاد کرد و طی عملیات مختلفی از جمله در عملیات «جلال‌آباد» شرکت کرده و موفقیت‌های شایانی کسب کرد. در سال ۱۹۸۸ او تصمیم گرفت سازمانی را به وجود آورد که اطلاعات مجاهدینی را که از سراسر جهان به افغانستان می‌آیند در آن ثبت کند، و بدین ترتیب «القاعده» (پایه) تاسیس شد. بعد از پایان اشغال

افغانستان و خروج شوروی، اسامه به عربستان سعودی بازگشت. (Alexander & Swetnam, (2001), 4

زمانی که افغانستان بعد از جنگ، در گیر جنگ داخلی شده بود و عبدالله اعظم کشته شد، اسامه بن لادن سخنرانی‌های عمومی متعددی در ستایش از پیروزی افغان‌ها، محکومیت حکومت سعودی در مورد اجازه دادن به نیروهای غربی برای ورود به عربستان و نکوهش اشغال کویت توسط عراق ایراد کرد. در همین راستا وی دیدارهای زیادی نیز با رهبران مذهبی ترتیب داد. به واسطه‌ی همین فعالیت‌ها، دولت سعودی وی را از کشور اخراج کرد. اسامه ابتدا مدت کوتاهی را در پاکستان سپری کرد اما دوباره به افغانستان بازگشته و برای راه اندازی جهاد تازه‌ای، درگیر جنگ‌های داخلی آن کشور شد. در اواخر سال ۱۹۹۱ و به دنبال شکست‌های وی برای کسب قدرت در افغانستان و احتمال خطرات جانی، به سودان نقل مکان کرد. (Alexander & Swetnam, (2001), 5

در همین دوران تبعید او در افغانستان و سودان بود که عقاید افراطی او شکل گرفت، (Guanaratna, (2002), 29-30) در سال ۱۹۹۶، اعلامیه‌ی جهادی علیه ایالات متحده - که سرزمین دو مکان مقدس را اشغال کرده بود - صادر کرد و در آن دشمنان خود را اتحاد یهودیان، مسیحیان و دست نشانده‌های آنها در منطقه اعلام کرد. وی جنگ‌های صلیبی را یادآوری کرده و از قتل عام در تاجیکستان، برمه، فیلیپین، اوگاندا، سومالی، اریتره، چچن و بوسنی و هرزگوین به عنوان دلایل وجود جنگ صلیبی یاد می‌کند. (Bin Laden, (1996) از این اعلامیه به عنوان مانیفست القاعده یاد می‌شود. وی در این دستورالعمل بر نکاتی تأکید کرده است که ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب نیز بر آنها تأکید کرده بودند. در واقع، وی از سه منبع در اعلامیه‌ی خود استفاده کرده است که عبارتند از: قرآن، حدیث و ابن تیمیه.

بن لادن دلایل صدور این اعلامیه را چنین بر می‌شمارد: بی عدالتی، فقر، حقارت، فشار و ظلم از جانب دولت، طرد قوانین شریعت و جایگزینی آن توسط قوانین ساخته بشری، هتک حرمت و توهین به حقوق بشر، اشغال ملک دو سرزمین مقدس توسط آمریکا، زندانی کردن علمای بی‌گناه توسط دولت، ناتوانی دولت در حفاظت از کشور. اما مهمترین دلیلی را که ذکر می‌کنند این است که رژیم سعودی دست نشانده‌ی ایالات متحده است. به دیگر سخن، وی ریشه‌ی مشکل را نه در رژیم سعودی، بلکه در جای دیگر، یعنی ایالات متحده می‌داند. به اعتقاد وی تا زمانی که درخت (امریکا) از بین نرود سایه او (رژیم سعودی) همچنان باقی خواهد ماند. در همین راستا نیز مسلمانان را دعوت می‌کند تا برای دفع کفر اصلی (آمریکا) خطرات کوچکتر (اختلافات بین خود) را کنار بگذارند. (Kepel, (2002), 313) او جنگ برای دفاع از مذهب و ایمان را

وظیفه‌ی عموم مسلمانان دانسته و اولین وظیفه را بعد از ایمان، اخراج آمریکائی‌ها از سرزمین‌های اسلامی می‌داند.

اسامه بن لادن، به تبعیت از ایده سید قطب، القاعده را پیش‌آهنگ و پیام‌آور اسلام در سراسر جهان می‌داند. وی معتقد است که پیش‌آهنگ به عنوان نخبه‌ی برگزیده می‌تواند نبرد علیه نیروهای مخالف و یا به عبارتی شیاطین را رهبری کند. وی جهاد را تهاجمی و برای تثبیت حاکمیت خداوند بر روی زمین دانسته و آن را جنگ مقدسی می‌داند که مشروعیت دارد. از نظر وی پشت پرده‌ی همه مشکلات مسلمانان یهودیت قرار گرفته است. بن لادن بر این باور است که یهودیت و صهیونیسم می‌خواهند دنیای اسلام را تقسیم کرده، مسلمانان را به بردگی برده و ثروت آنها را به یغما ببرند، و به همین دلیل نیز برای پیاده کردن اهداف خود از قدرت‌های غربی اثبات می‌کنند. (Bin Laden, 1996)

با نگاهی به اعلامیه‌ی بن لادن می‌توان نتیجه گرفت که وی دو هدف سیاسی عمده را با هم ترکیب کرده است؛ از سویی اعتراض اسلامی به سعودی‌ها را که با اصول مذهب وهابی تغذیه شده‌اند به راه انداخته است؛ و از سوی دیگر برای آزادسازی سرزمین‌های اسلامی، مسلمانان را به جهاد دعوت کرده است؛ که از ایده‌های سید قطب الهام گرفته است. (Kepel, 2002), 314

در فوریه ۱۹۹۸ اسامه بن لادن کنفرانسی را به منظور اعلام جهاد علیه سربازان آمریکائی در «البدن» تشکیل داد و «جبهه‌ی جهانی اسلامی برای جهاد علیه یهودیان و نصرانیان» (The World Islamic Front for Jihad Against the Jews and Crusaders) را به وجود آورد. (Guanaratna, 2002), 147) اعضای این جبهه‌ی جهانی عبارتند از: (Bin Laden, 1998), 149

۱. اسامه بن لادن، رهبر سازمان القاعده؛

۲. ایمن الظواهری، رهبر سازمان جهاد اسلامی مصر؛

۳. ابویاسر، رهبر گروه اسلامی مصر؛

۴. شیخ میر حمزه، دبیر کل جماعت العلماء پاکستان؛

۵. فضل الرحمن، رهبر جنبش جهاد در بنگلادش.

از نظر این جبهه، کشتن آمریکائی‌ها و متحدانش - حتی غیرنظامیان - وظیفه‌ی هر مسلمانی است که باید در هر کشوری و در هر زمانی انجام دهد. (Bin Laden, 150-151, 1998) علاوه بر کشتن آمریکائی‌ها، خواسته‌های القاعده را در سه مورد می‌توان بیان کرد؛ اول، استقرار خلافتی پان اسلامی (Pan - Islamic) در سراسر دنیا و در اتحاد با گروه‌های تندرو اسلامی؛ دوم، سرنگونی رژیم‌هایی که غیر

اسلامی عمل می‌کنند؛ و سوم، اخراج آمریکائی‌ها و غیرمسلمانان از کشورهای اسلامی، به‌ویژه از سرزمین مقدس عربستان سعودی. ((Haynes, (2004))
صادرکنندگان این اعلامیه بر جنگ علیه آمریکائی‌ها و متحدانشان - که به زعم آنها علیه خداوند، پیامبرش و مسلمانان اعلام جنگ کرده‌اند- تأکید کردند. طبق این اعلامیه جرایم و گناهان ایالات متحده در سه حوزه قابل تفکیک است که از نظر بن لادن سه حقیقت مسلمی است که هیچ کس نمی‌تواند آنها را انکار کند: اول این که سالیان متمادی است که ایالات متحده مقدس‌ترین سرزمین‌های اسلام، یعنی شبه جزیره عربستان را اشغال کرده است و هنوز هم به اشغال خود ادامه می‌دهد. در این مدت ثروت این سرزمین را به یغما برده، حاکمانش را کنترل کرده و مردمانش را تحقیر می‌کند؛ دوم این که ایالات متحده تحریم علیه مردم عراق را تحمیل کرده است که در نتیجه‌ی آن بالغ بر یک میلیون نفر کشته شده‌اند؛ سوم این که هدف اصلی ایالات متحده حمایت از دولت یهودی و منحرف کردن افکار عمومی از اشغال بیت المقدس و قتل عام مسلمانان آنجاست. بنابراین تنها پاسخ مناسبی که مسلمانان می‌توانند به این جنایات بدهند، جهاد دفاعی است که واجب عینی بوده و وظیفه‌ی تک تک مسلمانان است. (Bin Laden, (1998), 149-150)

اسامه بن لادن در مورد اعلام جهاد علیه نصرانیان و یهودیان، به‌ویژه آمریکائی‌ها به خبرنگار شبکه‌ی «الجزیره» چنین می‌گوید:

«مسلمانانی که می‌گویند اکنون زمان جهاد نیست، سخت در اشتباهند. مدت زمان طولانی است که امت مسلمان جهاد را به فراموشی سپرده‌اند... اما خداوند دوباره شانس جهاد را در افغانستان، چین و بوسنی و هرزگوین ارزانی داشت و وظیفه‌ی ماست که علیه دشمنان اسلام و به‌ویژه دشمن خارجی یعنی اتحاد نصرانی-یهودی اعلام جهاد کنیم. جهاد در افغانستان ضعیف بودن ابرقدرتها را ثابت کرد. آمریکا از روسیه نیز ضعیف‌تر است و برادران ما که در سومالی می‌جنگند، ضعیف و ترسو بودن سربازان آمریکایی را گواهی می‌دهند. وقتی که هشت نفر از آنها کشته می‌شوند، در تاریکی شب عقب نشینی کرده و بدون این که به پشت سر خود نگاه کنند، از آنجا خارج می‌شوند.» (Barry and Judith Rubin, (2002), 151-157)

در واقع وی هدف خود را بیداری ملت مسلمان و آزادی سرزمین‌های اسلامی، جنگیدن در راه خدا و پیاده کردن شریعت خداوند می‌داند، چرا که معتقد است سخن خداوند بالاترین سخنان است.

۴-۳. کشتار به نام اسلام؛ دلایل شرعی القاعده برای حملات ۱۱ سپتامبر
سازمان القاعده در ۲۴ آوریل ۲۰۰۲ اعلامیه‌ای درباره‌ی حکم شرعی عملیات قهرمانان در نیویورک و واشنگتن صادر کرد که در آن به توضیح دلایل شرعی حملات

۱۱ سپتامبر پرداخته است. القاعده در این اعلامیه از خداوند به خاطر موفقیت گروهی از جوانان با ایمان در به انجام رساندن عملیات تشکر کرده و آن را نشانه‌ای از عظمت و برتری خداوند می‌داند؛ خدایی که باعث شد تا این جوانان خون صلیبیون را بنوشند، چرا که آنها «دهه‌ها و دهه‌ها» خون این قهرمانان را در شیشه کرده بودند. «جوانانی که دست به این عملیات زدند، به خاطر ثروت زمینی، شهرت و علائق زودگذر، این کارها را انجام نداده‌اند، بلکه در دفاع از مذهب خداوند متعال و مسلمانان، در مقابل دستان آمریکائی که با هر وسیله‌ای سعی در شکنجه کردن و تسلط بر آنها را داشت، جان خود را قربانی کرده‌اند.» (Al-Qaeda, 2002)

سازمان القاعده در جواب به این سوال که شاید صدور اعلامیه منجر به محکوم کردن مجاهدین شود و بهانه‌ای به دست دشمنان دهد تا آنها را تحت تعقیب قرار دهند، چنین پاسخ می‌دهد:

«ما می‌گوئیم که دشمن مستبد، هیچ مدرک مشروعیت دهنده‌ای برای ادامه‌ی جنگ خود علیه اسلام و مسلمانان - که از دهه‌ها قبل شروع کرده است - ندارد. مدارک آنها برای قتل عام مردم فلسطین در مدت بیش از پنجاه سال چه بوده است؟ کدامین احکام، کشتار مردم عراق را که تا به حال در تاریخ سابقه نداشته است، توجیه می‌کند؟ چه چیزی کشتار مسلمانان بوسنی و هرزگوین را مشروع اعلام می‌کند و به صربها اجازه می‌دهد تا به نسل‌کشی مردم بپردازند؟ گناه مردم کشمیر چیست؟ و کدامین احکام به بندگان گاو (servants of cow) اجازه می‌دهد تا به مدت بیش از پنجاه سال خون آنها را بریزند؟ گناه مردم چین، افغانستان و جمهوری‌های آسیای مرکزی چه بوده است که صلیبیون مستبد شوروی را نسبت به کشتار، نابودی و آوارگی آنها متقاعد کرده است؟ روزی که آمریکا مردم افغانستان را می‌کشت و مسلمانان را به بند می‌کشید، چه توجیهاتی ارائه کرد؟ قبل از حمله، تحت پوشش سازمان ملل، جبهه‌ای علیه آن به وجود آورد. در مورد مسلمانان تیمور شرقی نیز دست به کاری مشابه زد. علاوه بر این، تحت پوشش سازمان ملل، وارد سومالی شد، دست به کشتار زد و سرزمین‌های اسلامی آنجا را تحت مالکیت خود درآورد... مردم مسلمان - که جبهه‌ی جهانی صلیبی-یهودی، در پی نابود کردن آنهاست - هیچ گناهی غیر از این ندارند که می‌گویند "خداوند سرور ماست". اتحاد نصرانی-یهودی، به هیچ حکمی برای جنگ علیه مسلمانان و ادامه‌ی آن، نیاز ندارند.» (Al-Qaeda, 2002)

در این اعلامیه در دو مورد، راجع به ممنوعیت کشتن شهروندان بحث می‌شود؛ اول این که، معتقد است کسانی که در حوادث ۱۱ سپتامبر بی‌گناه کشته شدند، با توجه به روایتی از پیامبر (ص) می‌توان آن را توجیح کرد. دوم این که، القاعده معتقد است که کشتن غیرنظامیان به طور کامل ممنوع نیست، بلکه شرایطی وجود دارند که تحت آن

شرایط، کشتن شهروندان مجاز است. در نتیجه به بحث‌های کلامی پرداخته و توجیهی شرعی برای کشتن شهروندان مهیا می‌کند. از نظر القاعده تنها وجود یکی از شرایط زیر، کشتن شهروندان غیرنظامی را مشروع می‌کند: (Al-Qaeda, 2002)

۱. مقابله به مثل؛ القاعده برای اثبات ادعای خود آیه‌ی ۱۹۴ سوره‌ی بقره را ذکر می‌کند: «اگر کسی به شما حمله کرد، شما نیز به او حمله کنید و با روشی مشابه». بنابراین، اگر دشمن تاکتیکی را به کار برد که در اسلام ممنوع شده است، این تاکتیک‌ها برای مسلمانان نیز مشروع می‌شود. در ادامه برای متقاعد کردن خواننده به درگیری فلسطین اشاره می‌کند.

۲. ناتوانی در تمیز شهروندان و جنگجویان؛ هنگام حمله به دشمن در قلعه‌ی نظامی، تمایز بین جنگجویان و مردم عادی دشوار است، به ویژه اگر جنگجویان در میان مردم عادی پنهان شده باشند.

۳. مشارکت شهروندان در عمل، حرف و یا ذهن؛ در شرع اسلام، مشروعیت هدف یک جنگ این‌طور تعیین می‌شود که جبهه‌ی مقابل سپاه اسلام توانایی نبرد علیه مسلمانان را دارد. در نتیجه، سربازان، رهبران، حمایت‌کنندگان و شهروندان عادی نیز در حیطه‌ی استعداد و توانایی‌های سپاه دشمن قرار می‌گیرند.

۴. ضرورت جنگ؛ از نظر القاعده، مرکز تجارت جهانی، دژ دشمن بود که به طور مستقیم علیه دشمنان خود اعلام جنگ کرده بود.

۵. تسلیحات سنگین؛ القاعده با ذکر روایتی از دوران پیامبر، استفاده از منجنیق را برای حمله به دشمن، درحالی که با جمعیت مردم عادی ادغام شده بودند، مشروعیت بخشیده و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و حمله‌ی هواپیما به برجها را توجیح می‌کند.

۶. سپرهای انسانی؛ القاعده معتقد است که اگر دشمن از زنان، بچه‌ها و سایر گروه‌ها برای محافظت از خود استفاده کند، حمله به آنها مجاز است.

۷. پیمان شکنی؛ آخرین شرط زمانی مهیا می‌شود که دشمن پیمان خود را بشکند. اعلامیه‌ی ۲۴ آوریل روش‌های رایج انجام وظایف مذهبی را زیر سؤال برد. در نتیجه مشروعیت روش‌های غیرخشونت‌آمیز را به طور بنیادین، زیر سؤال برد. از این نقطه نظر، این بیانیه سه بحث مهم را در بر گرفت. اول، روش‌های غیرخشونت‌آمیز مقابله با ایالات متحده، مورد تردید قرار گرفتند، بنابراین سازش مذهبی نمی‌توانست معقول باشد. دوم، ایالات متحده، جنگی علیه اسلام به راه انداخته است؛ بنابراین خشونت، جهاد دفاعی بوده و وظیفه‌ی همه‌ی مسلمانان است. سوم، هیچ شرطی در مورد ممنوعیت کشتن شهروندان در اسلام وجود ندارد. در واقع، شهروندان را تحت شرایط خاصی که

وضعیت فعلی نیز حائز آن شرایط است، می توان مورد هدف قرار داد. (Quinton, Wiktorowics and John Kaltner, (2003), 80)

در واقع، القاعده بر این باور است که استفاده از خشونت، حاکمان بت پرست جوامع را از بین برده و همانند حضرت محمد (ص) که عصر جدیدی از روشنایی و عدالت را بعد از فتح مکه برای بشریت به ارمغان آورد، القاعده نیز مردم را از تاریکی و جاهلیت نجات داده و به سوی نور هدایت خواهد کرد. هدف القاعده ایجاد دولتی است که بشریت را از پرتگاه سقوط - که به علت طرد ارزش های اسلامی اتفاق افتاده است - بیرون بکشد؛ و این میسر نمی شود مگر با استفاده از ارزش های اسلامی در سراسر جامعه. در نتیجه استفاده از خشونت نیز جزئی از جنگ مقدس بوده و چون برای نجات بشریت است، پس مشروعیت دارد. (Doran, (2002)

نتیجه گیری: «نو وهابیسیم»

پژوهش حاضر نشان می دهد که ایدئولوژی القاعده و شخص اسامه بن لادن ترکیبی از دو ایده است. از سویی تحت تاثیر اندیشه های مذهب وهابیت قرار گرفته و از سوی دیگر اندیشه های سید قطب بر روی او و سازمانش تأثیر غیر قابل انکاری گذاشته است. بر اساس این مسأله، می توان نتیجه گیری این پژوهش را تحت عنوان واژه «نو وهابیسیم» بیان کرد. بدین معنی که نو وهابیت، نتیجه ی ملاقات دو زوج بود؛ محافظه کاری فرهنگی و اجتماعی وهابیت و رادیکالیسم سیاسی قطبی گرایی. رهبر و تامین کننده ی مالی القاعده، یعنی اسامه بن لادن، نماینده ی نسل وهابیت در سازمان است. ایمن الظواهری (رهبر جهاد اسلامی مصر) ایدئولوگ اصلی القاعده و رهبر استراتژیست و مغز متفکر این سازمان نیز، نماینده ی میراث قطبی گرایی است.

همان طور که جان اسپوزیتو نیز متذکر می شود، اسامه بن لادن از نارضایتی های موجود در بین مسلمانان جهان اسلام از قبیل: بحران فلسطین، حضور امریکا در خلیج فارس، حضور روسیه در چچن و نیز نارضایتی های داخلی علیه فساد حکومت های منطقه برای توجیه اعمال خود استفاده می کند. اما «هنجارها و ارزش های اسلام را در مورد حکومت داری خوب، عدالت اجتماعی، و لزوم دفاع از اسلام، هنگامی که تحت فشار است، برای مشروع ساختن استفاده از خشونت، جنگ و تروریسم، به دعوت به قیام مسلحانه تبدیل می کند». در ایدئولوژی چنین گروه هایی، جهان به دو بخش دارالسلام و دارالحرب تقسیم می شود که همدیگر را نفی می کنند. «کسانی که با آنها نیستند، خواه مسلمان و خواه غیرمسلمان، دشمن محسوب می شوند؛ آنها را باید در یک جنگ بدون محدودیت که هیچ تناسبی میان هدف و ابزار وجود ندارد، نابود نمود.» (در کوهن و لیگ، (۱۳۸۳)، ۸۵-۹۲)

چالش دنیای غرب و دنیای اسلام این است که همدیگر را بهتر بشناسند، چرا که شناسایی چهره‌های مختلف همدیگر، از چنین سوء برداشت‌هایی جلوگیری می‌کند. وظیفه‌ی مسلمانان راست‌دین و آگاه این است که چهره‌ی نهضت‌های شومی از قبیل نووهابیت و سازمان‌هایی از قبیل القاعده را به مردم جهان معرفی کنند و اعلام کنند که اسلام با این عقاید خرافی میانه‌ای ندارد. جهان غرب و آمریکا وظیفه‌ی به مراتب بزرگتری دارند، چرا که باید از اشغال کشورهای اسلامی دست بردارند و سرنوشت این کشورها را به دست مردم این کشورها واگذار کنند و از دخالت‌های خود در جهان اسلام دست بردارند.

یادداشت‌ها

۱. برای بررسی زندگی محمد بن عبدالوهاب مراجعه شود به (Schwartz, (2002))
۲. دو کتاب زیر منابع کلاسیک و جامع جهان‌شمولی از نحوه‌ی ارتباط وهابیت و آل‌سعود و در نهایت شکل‌گیری عربستان سعودی ارائه می‌دهد: (Safran, (1985)); (Philby, (1968))
۳. برای بررسی نحوه‌ی گسترش وهابیت در شبه جزیره‌ی عربستان و خارج از آن نیز، نگاه کنید به (Hala, (2003))
۴. برای بررسی جامع و کامل مفاهیم جاهلیت و حاکمیت در اندیشه‌ی سید قطب نگاه کنید به (Khatab, (2002))
۵. آیه‌ی ۳۳ از سوره‌ی احزاب؛ آیه‌ی ۲۶ از سوره‌ی فتح؛ آیه‌ی ۵۰ از سوره‌ی مائده و آیه‌ی ۱۵۴ از سوره‌ی آل‌عمران
۶. «آیا با وجود این دین کامل و قوانین محکم آسمانی باز تقاضای تجدید حکم جاهلیت را دارند؟» (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۰)
۷. «خداوند بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از آلائش و نقص پاک گرداند و احکام شریعت و حقایق حکمت را به آنان بیاموزد هر چند از پیش گمراهی آنها آشکار بود» (آل‌عمران: ۱۶۴)

منابع و مأخذ:

منابع فارسی

۱. اسپوزیتو، جان ال. (۱۳۸۲)، *انقلاب اسلامی ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه‌ی محسن مدیر شانه چی، تهران: باز.
۲. برزگر، ابراهیم. (۱۳۸۲)، *نظریه پخش و بازتاب انقلاب اسلامی*، پژوهش حقوق و سیاست، سال پنجم، شماره‌ی هشتم، صص ۳۹-۷۳، بهار و تابستان.
۳. جباری، علیرضا. (۱۳۸۱)، *افغانستان از نگاهی دیگر*، بولتن خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، آبان ماه، شماره‌ی ۱۶۴.
۴. دکمجان، هرایر. (۱۳۷۷)، *جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب*، ترجمه‌ی حمید احمدی، چاپ سوم، تهران: کیهان.
۵. فقیهی، علی اصغر. (۱۳۶۶)، *وهابیان: بررسی و تحقیق گونه‌ای درباره‌ی عقاید و تاریخ فرقه‌ی وهابی*، چاپ چهارم، تهران: صبا.
۶. قرآن کریم.
۷. قطب، سید. (۱۳۶۰)، *مقابله‌ی اسلام با سرمایه‌داری*، ترجمه‌ی سید محمد رادمنش، چاپ چهارم، بی‌جا: بنیاد علوم اسلامی.
۸. قطب، سید. (۱۳۶۸)، *اسلام و صلح جهانی*، ترجمه‌ی سید هادی خسروشاهی و زین العابدین قربانی، چاپ چهارم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. قطب، سید. (۱۳۶۹)، *آینده در قلمرو اسلام*، ترجمه‌ی سید علی حسینی خامنه‌ای، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. قطب، سید. (۱۳۷۲)، *ما چه می‌گوئیم؟*، ترجمه‌ی خسروشاهی، چاپ بیست و دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۱. قطب، سید. (۱۳۷۹)، *عدالت اجتماعی در اسلام*، ترجمه‌ی محمد علی گرامی و سید هادی خسروشاهی، چاپ بیست و پنجم، تهران: کلبه شروق.
۱۲. قطب، محمد (۱۳۶۰)، *جاهلیت در قرن بیستم*، ترجمه‌ی صدرالدین بلاغی، تهران: امیرکبیر.
۱۳. قطب، سید. (۱۳۵۱)، *ادعای‌نامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام*، ترجمه‌ی سید علی خامنه‌ای و سید هادی خامنه‌ای، چاپ دوم، مشهد: طوس.
۱۴. کوپل، ژیل. (۱۳۷۵)، *پیامبر و فرعون: جنبش‌های نوین اسلامی در مصر*، ترجمه‌ی حمید احمدی، چاپ دوم، تهران: کیهان.
۱۵. کوهن، یوشوا و لیگ، یان (ویراستاران). (۱۳۸۳)، *تساهل در اسلام*، ترجمه‌ی محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
۱۶. مرادی، مجید. (۱۳۸۲)، *تقریر گفتمان سید قطب*، علوم سیاسی، سال ششم، شماره ۲۱، صص ۲۱۶-۱۹۵.

۱۷. مودودی، ابوالاعلی. (۱۳۵۱)، *قانون اساسی در اسلام*، ترجمه‌ی محمد علی گرامی، قم: دارالفکر.
۱۸. مودودی، ابوالاعلی. (۱۳۶۱)، *سیستم سیاسی اسلام*، ترجمه‌ی م.م بحری، تهران: رسالت قلم.
۱۹. مودودی، ابوالاعلی. (بی تا)، *تئوری سیاسی اسلام*، ترجمه‌ی محمد مهدی، تهران: بعثت.
۲۰. مودودی، ابوالاعلی. (۱۳۵۸)، *نظر سیاسی اسلام یا جمهوری اسلامی*، ترجمه‌ی زین العابدین زاخری، تبریز: این سینا.
۲۱. نصر، سید حسین. (۱۳۹۰)، *قلب اسلام*، ترجمه‌ی سید محمد صادق خرازی، تهران: نشر نی.

منابع لاتین

22. Alexander, Yohan and Swetnam, Michael S. (2001) *Usama bin Laden's Al-Qaeda: Profile of a Terrorist Network*, Ardsley, USA: Transnational Publishers
23. Al-Qaeda, (20002) "A Statement from Qaidat al-Jihad Regarding the Mandates of The Heroes and Legality of The Operation in New York and Washington", available at: http://www.mepec.org/public_asp/journal_Vol_10/alqaeda.html
24. Algar, Hamid (2002) *Wahhabism: A critical Essay*, New York: Islamic Publications International
25. Al-Zawahiri, Ayman (2001) *Knights Under The Prophet's Banner*, Serialized in Al-Sharq al Ausat(London) 2-10 December, Trans. Foreign Broadcast Information Service, Document FBIS-NES-2001-1202, Maintained on-line by the Federation of American Scientists, available at: http://www.fas.org/irp/world/para/ayman_bk.html
26. Binder, Leonard (1988) *Islamic Liberalism: A Critique of Development Ideologies*, The University of Chicago press
27. Bin Laden, Osama (1996) "Declaration of War against American Occupying the Land of The Two Holy Places", (26-8-1996) available at: <http://www.azzam.com/html/articlesdeclaration.htm>
28. Bin Laden, Osama (1998) "Statement: Jihad Against Jews and Crusaders, (February 23, 1998), in: Barry Rubin and Colp Rubin, *Anti-American Terrorism and the Middle East* (Oxford University Press, 2002) PP. 149-151
29. Boroumand, Ladan and Roya (2002) "Terror, Islam and Democracy", *Journal of Democracy*, V.13, No.2 PP. 5-20, April

30. Burke, Jason (2003) *Al-Qaeda: Casting a Shadow of Terror*, London and New York: I.B.Tauris and Co Ltd
31. Doran, Michael (2002) "The Pragmatic Fanaticism of Al-Qaeda: An Anatomy of Extremism in Middle Eastern Politics", *Political Science Quarterly*, (6-22-2002), available at: <http://www.lbauza.net/doran.htm>
32. Guanaratna, Rohan (2002) *Inside Al-Qaeda: Global Network of Terror*, New York: Columbia University Press
33. Hanzel, Christopher (2001) "The Origins of Al-Qaeda Ideology", National Defense University of U.S.A, available at: <http://www.ndu.edu/nwc/writing/AY04/awardpapers/nominated%20Paper-40-hanzel.pdf>
34. Haynes, Jeffrey (2003) "Understanding Contemporary Islamic Militancy: The Case of Al-Qaeda", available at: <http://www.sgir.org/conference2004>
35. Haynes, Jeffrey (2004) "Al-Qaeda: Ideology and Action", Paper Prepared for the ECPR Joint Session of Workshops, Uppsala, April 2004, available at: <http://www.essex.ac.uk/acpr/eventsjointsessions/paperarchive/Uppsala/WS3/Hayness.pdf>
36. Ibn Taymiyyah, "The Religious and Moral Doctrine of Jihad", available at: <http://www.sullivan-county.com/z/tay.html>
37. Irwin, Robert (2001) "Is This The Man Who Inspired Bin Laden?", *The Guardian*, No. 1
38. Janson, Johannes (1986) J.G. *The Neglected Duty: The Creed of Sadat's Assassins and Islamic Resurgence in the Middle East*, New York: McMillan
39. Kepel, Gilles, (2002) *Jihad: The Trail of Political Islam*, Trans. by Anthony Roberts, Massachusetts: Harvard University Press
40. Khatab, Sayed (2002) "Hakimiyyan and Johiliyyah in the thought of Sayyid Qutb", *Middle East Studies*, Vol. 38, No.3 PP. 145-170, July
41. Meddeb, Abdelwahab (2003), *The Malady of Islam*, Trans. By Pierre Juries and Am Reid, New York: Basic Books
42. Nacos, Brigitte L. (2003) "The Terrorist Calculus Behind 9-11: A Model for Future Terrorism?" *Studies In Conflict and Terrorism*, Vol.26, No. 1, PP. 1-16, Jan/Feb
43. Olivetti, Vincenzo (2002) *Terror's Source*, Birmingham: Amadeus books
44. Philby, H. St. John (1968) *Saudi Arabia*, Lebanon: Ernest Benn Limited

45. Qutb, Sayed, *Milestones*, Ch. 4, available at: http://www.youngmuslims.ca/online_library/books/milestones/hold.asp
46. Rapaport, David C. (2002) "The Four Waves of Rebel Terror and September 11", *Anthropometrics*, 8, No. 1, PP. 1-19 (Spring/Summer), available at: <http://www.anthropoetics.ucla.edu/archive/ap0801.pdf>
47. Roy, Oliver (1994) *The Failure of Political Islam*, Trans. By Carol Volk, London: I.B. Tauris
48. Rubin, Barry and Judith (2002) *Anti-American Terrorism and the Middle East*, Oxford University Press
49. Safran, Navav (1985) *Saudi Arabia*, Cambridge: Harvard University Press
50. Schwartz, Stephan (2002) *The Two Faces of Islam: The House of Saud from Tradition to Terror*, New York: Doubleday
51. Schweitzer, Yoram and Shay, Shaul (2003), *The Globalization of Terror; The Challenge of Al-Qaeda and the Response of the International Community*, New Brunswick (USA) and London: Transaction Publishers
52. Shepard, William (2003) "Sayyid Qutb's Doctrine of Jahiliyya", *International Journal of Middle East Studies*, No. 35, PP. 521-545
53. Streusand, Douglas E. (1997) "What Does Jihad Mean?" , *Middle East Quarterly*, No. 4, September
54. *The Columbia Encyclopedia*, (2001) 6th Edition
55. Wiktorowics, Quinton and Kaltner, John (2003) "Killing In The Name of Islam: Al-Qaeda's Justification For September 11", *Middle East Policy*, Vol. X, No. 2, PP. 76-92, Summer
56. Zeidan, David (2001) "The Islamic Fundamentalists View of Life as a Perennial Battle", *Middle East Review of International Affairs*, No. 4, PP. 26-53, December
57. Zimmerman, John C. (2002) "Sayyid Qutb's Influence on the 11 September Attacks" *Terrorism and Political Violence*, Vol. 16, No.2 pp.222-152, Summe